

ولایت وارفته فقیه، و بحران اسلامیت آن

سوسن آرام

ظهور شتابان امام زمان در صحنه سیاست کشور توسط عمده کودتا، نشانه سقوط امام زمین هم هست.

بقیه در صفحه ۶

محمد ملکی، رئیس پیشین دانشگاه تهران،

دستگیر شد

محمد ملکی پیش از انتخابات ریاست جمهوری در نوشته ای اعلام کرده بود به دلیل سوابق کاندیداها و ساختار سیاسی ایران، در انتخابات شرکت نخواهد کرد. بقیه در صفحه ۱۵

* دیدگاه *

جنبش زنان ایران

پس از حوادث خرداد ۱۳۸۸

گفتگوی گلبرگ باشی با زیلا ایزنشتاین-۲۸ مرداد ۱۳۸۸
مدرسه فمینیستی: اکنون دنیا شاهد حضور بی سابقه زنان ایرانی در مبارزات دمکراتیک ملت - قبل و بعد از انتخابات رئیس جمهوری ۲۲ خرداد - است. بقیه در صفحه ۱۳

اعلامیه‌ی دوم جمعی از خانواده‌های

جانباختگان دهه‌ی شصت!

یاد جانباختگان کشته‌های سی ساله‌ی حاکمیت‌اسلامی را در خاوران گرامی بداریم
بقیه در صفحه ۱۶

گزارش تکان دهنده تایمز از

تجاوز به رضا نوجوان ۱۵ ساله در زندان.

بقیه در صفحه ۱۶

مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

جمعه ۳۰ مرداد ماه ۱۳۸۸ برابر با ۲۱ آگوست سال ۲۰۰۹ میلادی

در شرایط ایران که ما گرفتار دیکتاتوری هستیم هر چیزی معنای خاص خودش را پیدا میکند. بعضی وقتها يك چیزهای عجیبی است. آدم تصور میکند که هر کسی که با دیکتاتور بد است حتماً خودش آدم خوب و مرفقی است. این تصور، تصور خطرناکی است بقیه در صفحه ۲

نگاهی به جنبه هائی از سیر حوادث هفته گذشته، در ایران!

احمد نوین

" اکنون برنده های " انتخابات " ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نگراند که در تداوم نوعی از جنگ و گریز مابین حکومت و مردم، شکاف ایجاد شده مابین " نخبه گان " رژیم به درون نیروهای انتظامی و مسلح رژیم کشیده شود. امری که در آخرین ماههای رژیم شاه، با تشدید مبارزه مردم در همه سطوح، موجب تحلیل رفتن قدرت سرکوب نظام ستم شاهی و عاقبت سرنگونی آن نظام گردید." بقیه در صفحه ۹

بیماران جنسی

در مقام "قضاوت" و ضابطین "عدالت"

ارژنگ بامشاد

تجاوز جنسی یکی از خشن ترین شکنجه هایی است که در زندان های جمهوری اسلامی مرسوم بوده است... اقدام شجاعانه رفیق آذرال کنعان است که در جلو دروین، مسئله تجاوز بازجو در زندان سنندج را بازگو کرد و با این اقدام ستودنی اش، به دیگران پیام داد که با سکوت نمی توان با این شنيع ترین نوع شکنجه مقابله کرد. باید کاری کرد که متجاوزین رسوا و شرمسار باشند نه قربانیان شکنجه.... بقیه در صفحه ۱۱

اجساد جانباختگان گمنام جنبش اخیر اعتراضی را

در گورهای بی نشان بهشت زهرا دفن کرده اند

بقیه در صفحه ۱۲

غالب حسینی، فعال کارگری آزاد شد!

بقیه در صفحه ۱۲

مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

"در شرایط ایران که ما گرفتار دیکتاتوری هستیم هر چیزی معنای خاص خودش را پیدا میکند. بعضی وقتها یک چیزهای عجیبی است. آدم تصور میکند که هر کسی که با دیکتاتور بد است حتماً خودش آدم خوب و مترقی است. این تصور، تصور خطرناکی است."

رحیمی: در برنامه امروز (جمعه ۳۰ مرداد ماه ۱۳۸۸ برابر با ۲۱ اوت یا آگوست سال ۲۰۰۹ میلادی) طبق روال جمعه‌ها به گفتگو می‌نشینیم با آقای محمدرضا شالگونی از فعالین سیاسی چپ اپوزیسیون خارج از کشور و از تحلیل‌گران برجسته مسائل سیاسی ایران، منطقه و جهان. آقای شالگونی با درود به شما و خوشامد مجدد به برنامه خودتان.

محمد رضا شالگونی: سلام عرض می‌کنم خدمت شما آقای رحیمی و خدمت شنوندگان عزیز رادیو سپهر، تشکر می‌کنم از لطفان. در خدمتان هستم.

رحیمی: من دیشب نامه‌ای را که آقای ایرج مصداقی - نمیدانم شما دیده‌اید یا اصلاً آقای ایرج مصداقی را می‌شناسید یا نه - ...

محمد رضا شالگونی: بله می‌شناسم.

رحیمی: ... نوشته بودند به کروبی خواندم. نامه بسیار مفصل و بالا بلندی هم بود و خیلی هم وقت گرفت تا خواندم. در هر سطر این نامه که می‌خوانم به این فکر بودم که ملت ما چگونه به دلیل کمبود کسانی که در طول تاریخ در برابر ظالمین ایستاده و از حق مردم دفاع کرده‌اند به مجرد اینکه هر یک سابقه جنایتکاری حتی در حد شعار دست به چنین کاری بزنند نه تنها از گناهم میگذرند که همه امیدشان را نیز به او می‌بندند. آیا ما ایرانی‌ها چنین هستیم یا این خصلت همه مردمی است که با ظلم بزرگ شده‌اند؟

محمد رضا شالگونی: راستش من نامه آقای مصداقی را نخوانده‌ام. ولی فکر میکنم این گناه ایرانی‌ها نیست و همه جا از این مصیبت‌ها هست. حافظه عمومی بعضی وقتها حافظه ضعیفی است. می‌بینید که حتی در کشورهای غربی که ظلمی هم نیست یک کسی بعد از کند و کثافت‌های زیاد می‌آید و یکدفعه مردم دنبالش می‌افتند. فکرش را بکنید که در ایتالیا عروج آدمی مثل برلسکونی را شما چطور می‌توانید توضیح بدهید؟

من فکر میکنم ایرانی‌ها را به خاطر اشتباهاتی که می‌کنیم و میکنند نباید چوب زد. واقعیت این است که در افکار عمومی، در وضعیت ... بزرگ این چنین چیزهایی هست و این نباید مایه سرخوردگی از مردم باشد و نباید هم آدم به آن بی‌تفاوت باشد. من از فحواي حرفتان اینطور فهمیدم که او (مصداقی) با خوشبینی با آقای کروبی صحبت کرده...

رحیمی: نه، ابراز خوش بینی کرده بود از اینکه آقای کروبی به هر حال در این آخر عمری متوجه شده است که باید بیاید و در صف مردم قرار بگیرد. و به [کروبی] گفته بود که آن زمانی که آقای منتظری آنجوری اعتراض کرد و در حالیکه در مقام بالایی هم بود (فانم مقام رهبری بود) پشت پا زد به آن مقام و در برابر ظلم ایستاد، شما تنها کسی بودید که نه تنها [با منتظری] همکاری نکردی بلکه بطریقی هم میشود گفت که در حذف ایشان آتش بیار معرکه هم شدی. و حالا موقعی است که اگر این شهامت را داری بروی از ایشان یک معذرت بخواهی. بخاطر اینکه امروز متوجه شده‌ای که تو با چه رژیم و با چه افرادی همکاری کرده‌ای.

محمد رضا شالگونی: در شرایط ایران که ما گرفتار دیکتاتوری هستیم هر چیزی معنای خاص خودش را پیدا میکند. بعضی وقتها یک چیزهای عجیبی است. آدم تصور میکند که هر کسی که با دیکتاتور بد است حتماً خودش آدم خوب و مترقی است. این تصور، تصور خطرناکی است. ضمن اینکه از هر مخالفتی با دیکتاتور و دیکتاتوری باید استقبال کنیم باید ساده لوحی‌ها را کنار بگذاریم. بنظر من کارهایی که حالا کروبی میکند جالب است و به نفع مردم است. اما باید دید که انگیزه اش چیست. انگیزه اش هم خیلی روشن است. اگر اینها در مقابل خامنه‌ای و جریان احمدی نژاد نایستند احتمالاً از زندان و جاهای خطرناکی سر در خواهند آورد. همین حالا می‌بینید که دارند محاکمه کروبی و موسوی را تدارک می‌بینند. وقتی بهزاد نبوی را می‌برند یک قدم بدش هم کروبی یا موسوی است. بنا بر این اینها از ترسشان و از موقعیتی که در آن گرفتار آمده‌اند ناگزیرند به هر حال به مردم تکیه کنند و تا آخر بایستند. این فرقی است که امروز اصلاح طلبی با اصلاح طلبی دهه هفتاد [شمسی] دارد. [آنزمان] خاتمی و اینها (اصلاح طلبان) در واقع هرچا می‌دیدند که مردم یک مقدار جلوتر آمده‌اند زود سعی میکردند که خودشان را به دستگاه ولایت نزدیک کنند و نگذارند که کار از حد معینی جلوتر برود. بنا بر این بایستی وضعیت‌های مختلف را ببینیم. حالا در عین حال که اصلاح طلبان در راس این حرکت‌های اعتراضی هستند (و هنوز هم هستند) ولی واقعیت این است که اصلاح

طلبی خیلی کم‌رنگ شده است. هنوز شعارهای انقلابی در محور اصلی حرکات مردم نیست. ولی همین که شعار "مرگ بر دیکتاتور" می‌گویند (حالا این دیکتاتور احمدی نژاد باشد یا خامنه‌ای که بنظر هر دو تاشان هم هستند و مخصوصاً خامنه‌ای) معنای خیلی مهمی پیدا می‌کند. یعنی از روز ۲۲ خرداد به بعد می‌بینیم که حرکت مردم چقدر رشد پیدا کرده است. همین که دیروز (پنجشنبه ۲۹ مرداد) احمدی نژاد در تلویزیون صحبت میکرد، در تهران آنهایی که شبانه‌الله اکبر میگفتند شعار "مرگ بر دیکتاتور" سر میدادند. حالا من فکر نمی‌کنم که این دیکتاتور فقط احمدی نژاد باشد. یعنی شرایط عوض شده است. رفتار کروبی‌ها و موسوی‌ها قابل فهم است که چرا حالا اینها این موضع را دارند. اینها به مردم احتیاج دارند. البته مردم هم بایستی از این فرصت استفاده بکنند. نمیشود گفت که چون شما (کروبی و موسوی) قبلاً دیکتاتور بودید، در داخل این سیستم بودید و هنوز هم از این سیستم دفاع میکنید پس بنا بر این نباید این حرف‌ها را بزنید و اساس را افشای اینها بگذاریم. مسئله این است که هر کسی حالا در این شرایط رژیم را و مخصوصاً جناح دیکتاتور خامنه‌ای را تضعیف بکند به نفع مردم است. منتها ساده لوحی است که آدم نتیجه بگیرد که اینها بطرف مردم آمده‌اند یا نظراتشان عوض شده است. واقعیت این است که همین الان همین آقای کروبی دارد از نظام ولایت فقیه دفاع میکند. وقتی کروبی با موسوی از قانون اساسی دفاع میکند معلوم است که از ولایت فقیه هم دفاع میکند.

بی‌آنکه آن ضرورت‌هایی را که در لحظه‌های مشخص و در عین حال گذرا وجود دارد [تاییده بگیریم] و آن مقتضای حرکات مردم است که از همه امکانات استفاده بکنند برای پیشبرد حرکت‌های انقلابی‌شان و یا اعتراضی‌شان (هر عنوانی که به آن میدید) ولی بایستی خوش بینی را کنار بگذاریم. اینها سم مهلکی است که آدم فکر کند که از طریق موسوی یا کروبی به یک جایی خواهیم رسید. چنین چیزهایی امکان ندارد. یا اینکه گویا اینها برگشته‌اند. همین الان موسوی خیلی سر راست میگوید که قانون اساسی میثاق مردم است. کدام میثاق؟ آره، من هم قبول میکنم که یک روزی اکثریتی از مردم به قانون اساسی رای دادند. ولی آنها نمی‌دانستند که به چه چیزی رای میدهند و کلاه گشادی سرشان رفته است. و حالا بیست و چند سال است که حرکت‌هایی میکنند ولی کارشان بجایی نمی‌رسد. اگر یکبار مردم را آزاد بگذارند تا رای بدهند آن وقت معلوم خواهد شد که آیا این [قانون اساسی] میثاق است یا نه. همین الان موجودیت کل رژیم بایستی به رای مردم گذاشته شود نه اینکه احمدی نژاد رئیس جمهور باشد یا در انتخابات تقلب شده یا نشده. و می‌بینید که حرکت هم به همان سمت پیش میرود. بنا بر این من فکر میکنم که آقای مصداقی با مثال ایشان یا هر کسی، خوش بینی را باید کنار بگذارند. حتی آقای منتظری را در نظر بگیرید. آقای منتظری واقعاً آدم شجاعی است. من فکر میکنم هر کسی جای او بود [با خمینی] واقعاً کنار می‌آمد. این آدم در دو قدمی [مقام] "رهبری" قرار داشت. من از نظر اخلاقی این آدم را ستایش میکنم. واقعاً از لحاظ تعهدش به باورها و پرنسپ‌های خودش آدم بزرگی است. منتها همین آقای منتظری کتاب نوشته و طرفدار سیستم ولایت فقیه است. حالا ولایت فقیه چطور باشد یا نباشد آنها بحث‌های فرعی هستند. این حکومتی که اینها میخواهند درست بکنند حکومت وحشتناکی است. یا مثلاً آقای کدیور را در نظر بگیرید که مخالف ولایت فقیه هم هست و میگوید که دین و دولت از هم باید جدا باشد. یا از آن جلوتر بروید و آقای سروش را در نظر بگیرید - حالا نه اینکه در گذشته عضو ستاد "شورای انقلاب فرهنگی" بوده و فرض می‌کنیم که اصلاً نبوده‌اند و همه شان طیب و طاهر بوده‌اند - همین الان هم سروش جدایی دین از دولت را هنوز هم صریح نمی‌گوید. این را توجه داشته باشید. [سروش] یک حرفهایی میزند که در واقع از تویی آن یک حکومت دینی در می‌آید. حتی قبول کردن جدایی دین از دولت باز هم دموکراسی نیست. در کنار گوش ما دولت ترکیه دهه هاست که یک دولت لائیک، یک دولت جدا از مذهب دارد. حتی این لایسیته ترکیه بیشتر به لایسیته فرانسه نزدیکتر و از آن هم پرننگتر است و به یک نحوی به حزب-دولتهای کمونیستی شباهت دارد تا به سکولاریسم انگلیس یا آمریکا یا آلمان. و حتی به یک نوعی در افتادن با مذهب توش هست. این لایسیته دقیقاً به خاطر اینکه حتی لایسیته هست غیر دمکراتیک است. اساساً اینها حق رای مردم را می‌مانند و ده بار کودتا میکنند تا اینکه حکومت بکنند.

نباید بخاطر اینکه گرفتار مصیبتی هستیم، یکدفعه از آن خواستی که حالا بطور آنی و مشخص در دستور کار جنبش است (مثلاً جدایی دین از دولت) یک پرنسپیی بسازیم که گویا اگر به آن دست یافتیم همه مشکلات حل خواهد شد. نه، واقعیت این است که حل نخواهد شد. جدایی دین از دولت خواست بسیار بسیار مهمی است. مخصوصاً برای ما ایرانی‌ها که گرفتار یک

دیکتاتوری مذهبی هستیم واقعا مسئله مهمی است. ولی باید تصوراتمان را از خواسته هایمان روشن کنیم و گرنه همان بلایی سرمان می آید که سی سال قبل آمد. از دست یک دیکتاتوری در میرفتیم و فکر میکردیم که به زیر عباي هر کسی پناه ببریم نجات پیدا میکنیم ولی دیدیم که نه، مصیبت بزرگتر شد. من میخواهم یک قدم جلوتر بروم و بگویم که حتی جدایی دین از دولت را نیایستی یک پرنسپ اساسی قرار داد که اگر این بدست بیاید خودخود دموکراسی حاصل میشود. اصلاً اینظوری نیست. جدایی دین از دولت داریم ولی دموکراسی نداریم. از این موردها در بغل گوشمان [ترکیه] و در جاهای مختلف هست. حالا که خیلی ها شکوه میکنند از دیکتاتوری های کمونیستی و حق هم دارند که شکوه بکنند چون واقعا هم دیکتاتوری بودند، واقعیت این است که اینها جدایی دین از دولت بود و حتی خیلی خشن و اصلاً ممنوعیت مذهب بود. ولی آیا دموکراتیک بودند؟ نه، نبودند و خودشان یک مصیبتی بودند. بنابر این آدم نباید یک خواستی را انقدر بزرگ بکند که آن افق های بزرگتری را که برای رهایی مردم، برای تاسیس دموکراسی و برای ایجاد حاکمیت مردم لازم است از نظر محو بشود. روی یک موضوعی زوم کردن و همه چیز را در داو آن گذاشتن چیز خطرناکی است.

بنظر من آقای منتظری - و نه حتی آقای کروبی - (خود آقای منتظری آدم واقعا شجاعی است که آن موقع با خمینی که استبداد بود و خودش در دو قدمی رهبری قرار داشت که در واقع اختیارات نیمه خدایی به یک فرد میدهد در افتاد) خودش را بخاطر پرنسپ هایی که اعتقاد داشت کنار کشید. من و شما ممکن است به پرنسپ های او اصلاً اعتقادی نداشته باشیم ولی او آدمی است که بخاطر پرنسپ هایش از یک چیز خیلی مهمی گذشت. این احترام بر انگیز است. ولی در عین حال باید توجه داشته باشید که آقای منتظری یک آخوند معتقد به حکومت دینی است. بنا بر این از لحاظ دموکراسی آدم خطرناکی است. یعنی نظرش نباید پیروز شود. باید با نظرش حتماً بجنگیم؛ نه اینکه خودش را هم خراب بکنیم.

بنا بر این من فکر میکنم که آقای مصدافی یا هر کس دیگری اگر میخواهند کروبی را افشا کنند، راه باز است، خب بفرمایید [افشا] بکنید. البته من فکر میکنم که حالا جای افشاء کروبی ها نیست. اصل ماجرا این است که آنها (کروبی ها) هم حالا مخالفت می کنند و خوب است که مخالفت بکنند و تا زمانی که مخالفت میکنند باید خوشحال باشیم. اما اگر اصلاً می خواهیم افشاء بکنیم که پرونده شما این است، خب افشاء بکنیم. چه اشکالی دارد؟ ولی از این [پرنسپ] درست نکنیم که گویا آنها به طرف مردم آمده اند. مردم یعنی حکومت مردمی، یعنی حق حاکمیت مردم. واقعیت این است که اینها به چنین چیزی اعتقاد ندارند. بنا بر این با این افشاکری های به اصطلاح رادیکال که در ظاهر خیلی رادیکال نشان میدهند آب به آسیاب یک چیز دیگری نریزیم. همین الان از آقای مصدافی که قبلاً مجاهد بوده - نمیدانم حالا هم است یا نه - به سمت مجاهدین برویم. مجاهدین هنوز هم که هنوز است ... اسلامی را از ... خودشان بر نداشته اند و حتی اگر بردارند نیز یک رهبری دارند که از ... هم بدتر است. مگر اینظوری میشود؟

بنا بر این تحت هیچ شرایطی نباید پرنسپ های خودمان را فراموش بکنیم. این خیلی خیلی خطرناک است.

رحیمی: آقای شالگونی حتماً خاطرتان است که ما در گیر و دار انقلاب هم کسانی داشتیم که در مجلس "شورای ملی" در برابر نظام ایستادند و خیلی هم نطق های غرانی کردند و در حقیقت خواستند خودشان را بنوعی در کنار ملت قرار دهند. اما دیدیم که بعد از انقلاب مردم با هشجاری هرچه تمامتر بطرف آنها نرفتند. آیا حالا هم این تکرار تاریخ نیست؟

محمد رضا شالگونی: در مرحله گذار یک چنین چیز هایی میشود. همانطور که یاد آوری کردید، بعد از کشتار میدان ژاله یک عده ای در مجلس "شورای ملی" آمدند و لیست شهدا را مطرح کردند. منتها حرکتی که راه افتاده بود به جایی رفت که از این حرفها فراتر بود و معلوم بود که اینها (نمایندگان مجلس) پرت میشوند. همین الان هم جمهوری اسلامی بیفتد، نه تنها خامنه ای ها و رفسنجانی ها و احمدی نژادها زیر دست و پا میمانند که هیچ، موسوی ها و کروبی ها کنار میروند، واقعیت این است که حتی نهضت آزادی هم ضربه خواهد خورد. آقای منتظری را بخاطر آن جسارتی که از خود نشان داد و در مقابل اعدام ها ایستاد به احتمال زیاد مردم به او احترام خواهند گذاشت و هیچوقت با او بعنوان یک جنایتکار برخورد نخواهند کرد. ارزیابی من این است.

انقلاب یک دینامیسم و پویایی خاص خودش را دارد. حالا بعضی ها از انقلاب وحشت دارند. و در ایران هم چون انقلاب از طرف رژیم مصدافه شد خیلی ها اصلاً از کلمه انقلاب بدشان می آید. حالا هر اسمی رویش میگذارید؛ [با خنده] موسوی گفت: "ساختار شکنی". وقتی ساختار شکنی

شروع بشود دینامیسم خودش را دارد. حرکت که راه بیفتد نمیشود که در وسط متوقف بشود. فکر بکنید که یک تیله ای را در یک زمین شیبدار ول میکنید، هر جا که شما خواستید نمی ایستد. باید برسد به یک زمین مسطح و گر نه امکان ندارد بایستد. حرکت مردمی که راه بیفتد هر چیزی که جلوش با یستد میروید.

من فکر میکنم در ایرانی که از دست جمهوری اسلامی رها بشود و مردم بتوانند این [نظام] را ببندازند (امیدوارم ما آرتور را ببینیم و هر چه زودتر هم ببینیم) حتی نهضت آزادی هم زیر سوال خواهد رفت. چرا که بیک نحوی شریک رژیم بوده است. یا اینکه به یک نحوی با مذهب آلوده است. [در ایران] جدایی دین از دولت بشکل رادیکالی انجام خواهد شد. علی القاعده در هر انقلابی یک قانونی است که آنرا میشود قانون آونگ گفت. وقتی که مردم از یک طرف زیر فشار رفته اند وقتی از زیر فشار خارج میشوند، مثل فتری که آزاد شده همه چیز را درست به نقطه مقابلش میبرد. در واقع در همه دیکتاتوری ها یک چنین چیزی میبینیم. مثلاً در دوره انقلاب وقتی رژیم شاه افتاد، مردم فکر میکردند که هر کسی را که می گیرند در زندان تکه پاره اش میکنند. واقعیت این است که اینظوری هم نبود. [زمان شاه] شکنجه بیاد میکرد و ما این شکنجه ها را دیدیم و تجربه کردیم. ولی اینظوری نبود که گویا جا هایی باشد که مردم را از چنگک هایی بیابورزند. من یادم می آید که در اولین ساعتی که مردم اوین را گرفته بودند ما آنجا رفتیم. یک عده ای طبقه همکف را که ما در همان بند زندانی بودیم، داشتند میکنند. ما مطرح کردیم اینجا را نکنید که اینجا چیزی نیست. حتی مشکوک بودند که نکند ما جزو ساواکی ها باشیم. یعنی مردم تصوری دارند که گویا در یک اتاق روشن نمیشود آدم را شکنجه کرد. تصوراتی که مردم از رژیم شاه داشتند یک مقدار افراطی بود. جای گله ندارد. چرا اینظوری بود؟ در رژیمی که دیکتاتوری است مردم وقتی که میخواهند خودشان را آزاد کنند واقعا هر چیز حتی مثبتی هم داشته باشد به هم میریزند. هیچکس فکر نمیکند که در رژیم شاه مثلاً زنها حق رای داشتند (درست است که حق رای در یک نظام دیکتاتوری فایده ای نداشت، همانطوری که حالا هم ندارد) ولی اینکه زنها صاحب حق رای شدند مثبت بود. می گفتند که این چه ارزشی دارد. ولی وقتی که همه چیز زیر سوال رفت دیدند که نه، مسئله مهمی است.

من در دهه ۴۰ [شمسی] جزو اولین دانشجویانی بودیم که وقتی دانشکده حقوق دانشگاه تهران رفتیم، برای اولین بار قرار شد که دختر ها را به کادر قضایی قبول کنند. یعنی همکلاسی های دختر ما جزو اولین دانشجویانی بودند که میرفتند قاضی بشوند. آتموقع چون ما مخالف رژیم بودیم برایمان چیز مهمی نبود. ولی حالا که نگاه میکنید بعد از سی سال حتی یک قاضی زن نداریم آدم می بیند که این (قاضی شدن زنان) خیلی مثبت بود. حالا من با رژیم شاه مخالف بودم و هستم و خواهم بود ولی نمیشود این جنبه مثبت اش را ندیده گرفت. حالا در اینجا بر میگردد به رژیم جمهوری اسلامی. وقتی رژیم بیفتد یک مدتی مردم حتی کارهای مثبت اش را هم نادیده خواهند گرفت. این یکی از آن قوانین اجتناب ناپذیر و عینی انقلابات و سرنگونی ها است. اگر اینظوری است، من فکر میکنم که اگر رژیم بیفتد امیدی به اینکه اصلاح طلبانی در قدرت بمانند و کسای خودشان را نگه دارند و مردم به دنبالشان بیفتند، وجود ندارد. مگر اینکه یک سازش هایی صورت بگیرد، رژیم عقب نشینی بکند، عملاً رژیم قویتر بشود و جلو حرکت مردم گرفته شود. فعلاً نشانه هایی از چنین سازش هایی نیست. اگر حرکت مردم ادامه پیدا بکند من معتقدم در دراز مدت (نه در دراز مدتی که همه ما مرده باشیم) در چند سال آینده احتمالاً وضع اینظوری نخواهد بود که حالا هست. قطعاً و قطعاً رژیم از نظر ایرانی ها تحمل ناپذیرتر خواهد شد. نسلی که حالا قیام میکند کشف خواهد کرد که اصلاً نباید تحمل کرد که فقط اصلا حاتی اینجا و آنجا صورت بگیرد. آن نسل جوانی که حالا بیش از یک سوم جمعیت کشور را تشکیل میدهد (نسل ۱۵ تا ۳۰ ساله ها) گلهاي امید ما هستند. نسلی هستند که افق های بزرگتر را کشف خواهند کرد. اینها تحمل نخواهند کرد که یک چنین رژیمی بماند. رژیم محکوم است که نابود شود. این رژیم رژیمی است که نمی تواند دوام بیاورد. همانطور که روز دنبال شب می آید و شب دنبال روز می آید و حالا آدم با قاطعیت میتواند بگوید که مثلاً بعد از ۱۲- ۱۰ ساعت دیگر هوا تارک خواهد شد با همین قاطعیت میشود گفت که ۱۲- ۱۰ سال دیگر این رژیم اینظوری نخواهد بود؛ هر قدر هم اوضاع بنفعش باشد. این قانونی است که آهنین عمل میکند. مردم بر خواهند خاست و رژیم را بر خواهند انداخت. ولی اگر در کوتاه مدت صحبت کنیم ممکن است در حرکت هایی سازش هایی بین رفسنجانی و اصلاح طلبان با [خامنه ای] صورت بگیرد و یک نوعی با هم کنار بیایند. البته در افق هنوز نشانه هایی از این دیده نمیشود که مشهود باشد و آدم

ببیند که بله دارند سازش میکنند. من فکر میکنم که اگر حرکت مردم از حد معینی جلوتر برود و بتواند مستقل یا بگیرد و قوام پیدا کند - که حالا خیلی امید بخش است- اوضاع عوض خواهد شد. در نظر بگیرید که از اوایل خرداد تا حالا حرکات مردم خیلی پیش رفته است.

آنهایی که به امید انتخاب موسوی و کروبی آمدند و تظاهرات کردند و آرزو داشتند که یک فرصتی بشود و یک اتفاقی بیفتد و فکر میکردند که اگر مثلاً کروبی یا موسوی انتخاب بشود چه میشود (البته نه اینکه خیلی توهم داشته باشند؛ امید داشتند که یک کمی سر کوب کمتر بشود) حالا در نظر بگیرید درست است که کروبی یا موسوی انتخاب نشدند ولی از جهاتی حرکات مردم رادیکالتر شده است. شاید حتی اگر آنها انتخاب میشدند حرکات مردم اینقدر رادیکالیزه نمیشد. و این حرکت بسیار مثبتی است که مردم میخوانند امورات خودشان را در دست خودشان بگیرند. این حادثه بسیار بسیار امید بخشی است. من فکر میکنم که اگر این [حرکت] یک کمی دوام پیدا کند اوضاع عوض خواهد شد. و بنا بر این آینده ای برای حتی اصلاح طلبانی هم که با رژیم مخالفت میکنند نخواهد بود که اینها بیایند و حکومت بکنند. همه چیز ما، سر نوشت و امید ما همین تدوام حرکت مردم است که بتواند دوام پیدا کند، بتواند روی پای خود بایستد. و من امیدوارم و بیش از هر زمان دیگر فکر میکنم که امکانات این وجود دارد که واقعاً حرکت مردم تدوام پیدا بکند.

رحیمی: آقای شالگونی با توجه به فرمایشات شما، در حالی که ما شاهد حضور گسترده مردم بدون درخواست آقای موسوی یا کروبی نیستیم، چگونه مردم می توانند نقش خودشان را بدون اینها ظاهر بکنند؟

محمدرضا شالگونی: واقعیت این است که در شرایط سرکوب اینطور است. نباید یک معادله روانشناسی از حرکت‌های بزرگ اعتراضی در انقلابات درست کرد. واقعیت این است که در اینجا مسئله محاسبه خیلی دقیقی در کار است و کسانی که [به خیابان] می آیند از تک تک آنها که شروع کنیم قضیه روشن تر میشود. وقتی که مردم به خیابان می آیند باید ببینند که چقدر امکان این وجود دارد که به خانه هایشان برگردند، کارشان را از دست ندهند، بچه شان را از دست ندهند، به زندان نروند و این ماجراها. بنابراین وقتی سرکوب هست مردم با احتیاط عمل میکنند. باید آن سربالایی را که سربالایی نفس گیری هم هست، بالا رفت. واقعیت این است که تا وقتی که بگیر و ببندها هست رژیم میخواند با این جنایاتی که میکند مردم را مرعوب کند. مثلاً می بیند که هدفگیری میکنند و جوانهای مردم را میزنند در وسط تظاهرات میکشند؛ تمام نشانه ها حاکی از این است که از بالای بدن زده میشود. یعنی عمداً آنها را میکشند. اینها برای مرعوب کردن مردم است. می خواهند بگویند که امکان مرگ است، خطر مرگ هست و این خطر واقعی است و خودتان را زیاد جلو نیندازید. تا مردم مرعوب شوند. ولی علیرغم اینها نگاه بکنید که حرکتها در حدی که میتواند ادامه پیدا بکند ادامه پیدا میکند، .. بزرگی است.

ماجرای ۲۲ خرداد به بعد یک ماجرای آبی نبود که گویا مردم یک دفعه عصبانی شدند و یک کارهایی کردند... با زور و سرکوب جلوی راه گرفتند. و هر فرصتی که پیش بیاید میبینیم که یک عده می آیند و خودشان را نشان میدهند. رژیم انوریته اش تماماً فرو ریخته است. یواش یواش ترس از مرگ باستانی کاهش پیدا کند و این در صورتی می تواند اتفاق بیفتد که مردم بتوانند خودشان را در حرکت هایی توانا ببینند و در حرکت هایی که هزینه اش کمتر است شرکت کنند. چون واقعیت این است که یک عده کمی را میشود گفت که آماده اند تا کشته شوند؛ عده ای بیشتر از آن آماده اند که زندان بروند و بعضی ها حاضرند که کارشان را از دست بدهند، ولی اکثریت وسیع مردم حاضر نیستند زندگیشان را به خطر بیندازند اما حاضرند یک کارهایی بکنند. اگر این معادله را در نظر بگیریم، اگر این ارزیابی را در نظر بگیریم و واحدهای کوچک را در نظر بگیریم، مثلاً من و شما اگر آنجا بودیم چکار میکردیم؟ می بایستی با احتیاط حرکت میکردیم. من یادم است که وقتی ما از زندان آزاد شده بودیم از جسارت مردم تعجب میکردیم. ما مدتها زندان بودیم، بدبختی کشیده بودیم و در دوره خودمان جسورانه در زیر دیکتاتوری، در حرکتها، اعتراضات و اعتصابات شرکت کرده بودیم. منتها وقتی آزاد شدیم از اینکه مردم، زن و مرد و پیر و جوان، به خیابان ریخته و اینقدر جسورانه جلو میروند، واقعاً تعجب میکردیم. مسئله ای که هست این بود که مردم یک شجاعتی پیدا کرده بودند که ما که از زندان آزاد شده بودیم این شجاعت را نداشتیم. مثلاً من یادم است که در جریان شهید کامران نجات الهی که شهید شده بود و از بیمارستان هزار تختخوابی او را می آوردند، یک رایپیمایی وسیعی شد تا میدان ۲۴ اسفند. ما یک عده که همه زندانی بودیم آنجا بودیم. وقتی که تیراندازی از جلو شروع شد همه وحشت زده می خواستیم یک جاهایی در برویم و فرار کنیم. ولی دیدیم که

جوانها مستقیم جلو میروند. آدم وحشت میکرد. در شرایطی مردم ترسشان فرو میریزد. بعد از مدتی یک چنین چیز هایی خواهد شد. ولی حالا بایستی حرکت هایی در پیش گرفته شود که مردم توان شرکت در آن را داشته باشند. وقتی میگویم "مردم" عدد بزرگ مورد نظر است. یعنی میلیونها نفر مطرح است. صدها هزار نفر مطرح است. نه اینکه یک عده آدم های شجاع که به دیگران هم دل بدهند که نترسید ما با هم هستیم بیایید شرکت کنید. مردم همیشه محاسبه می کنند. بنابراین من فکر میکنم که مردم از فرصتها استفاده میکنند. کروبی و موسوی را سپر خود میکنند. از اختلافات درون حکومتی ها استفاده میکنند. خیلی هم هشیارانه استفاده میکنند. ولی یک چیز روشن است و آن عبارت از این است که از هر فرصتی استفاده خواهند کرد تا اینکه رژیم را بیندازند. همین الان این مشهود است. نمیدانم شما در زمستان گرگ را دیده اید یا نه. نمی خواهم مردم را به گرگ تشبیه کنم. ولی چون این تجربه عینی را دارم، می گویم. وقتی که سرما باشد شما گرگها را هو بکنید و حمله کنید، می گذارند و در میروند ولی فرار نمی کنند. یواش عقب نشینی میکنند، پشت میکنند به شما و می روند. بمحض اینکه رویان را برگردانید می آیند و یک دفعه نگاه کنید می بیند در دو قدمی پشت سر شما هستند. باز تاکید میکنم که مردم را به گرگ تشبیه نمیکنم. ولی میخوانم بگویم که این حالت جسارت را که به هر وسیله ای شده باید این حکومت را متلاشی کرد، حالا در مردم جای گرفته است. این از همه قرائین مشهود است. مثلاً از شبها که هنوز هم که هنوز است الله اکبر و مرگ بر دیکتاتور میگویند بگیرید تا شرکت گسترده و قابل توجه در چهل شهدای راهپیمایی یا چهل مرگ ندا. هنوز هم ممکن است یک عده بگویند این بیشتر در تهران است. قابل فهم است که اینها در تهران بیشتر باشد. چون شهر بزرگتری است و شهرهای کوچک قابل کنترل هستند. طبیعی است که مردم با احتیاط حرکت کنند. ولی می بیند که تظاهرات، شعارها و دیوارنویسی ها ادامه دارد و وسعت پیدا میکند. در خیابانها و کوچه ها دارند چیزهایی را می نویسند. همین ها حادثه های مهمی هستند.

تصور بکنید همین مسئله تجاوز به زندانیها را که کروبی مطرح کرده است. شما و من خوب میدانیم که این جمهوری اسلامی از روز اول کارش اینطوری بوده است. میدانید که به دخترها در شب اعدام میکردند. در این مورد یک عالم گزارش است از زندانیان خیلی قابل اطمینان موثق گرفته تا کسانی که مصیبتها را دیده اند. توجه بکنید که اینها گزارش کرده اند. این را از قبل می دانستیم ولی چقدر پخش میشد؟ جز در بین آدم هایی که فعالین سیاسی بودند و ارتباط هایی داشته اند، چقدر پخش میشد. حالا ببینید چقدر پخش شده است. همین حرفهایی که کروبی میزند اهمیتش در این مسئله است که چون از اختلافات درون رژیم میگذرد و از کاتالهای عبور میکند که نمیشود خیلی جلوی راه گرفت و حالا در تمام دنیا (و نه تنها در ایران) در باره تجاوز در زندانهای ایران به دختران و پسران جوان صحبت می کنند. و میدانید این برای رژیمی که خود را رژیم مذهبی میدانند تقوا و... نفس و حلال و حرام را دلیل وجودی خود میدانند یعنی چه؟ این یعنی اینکه اسیدی بیاشید و تمام بنیادش را به باد بدهید. اینها چیزهای کمی نیستند. همه چیز در نتیجه حرکتهای مردم و اعتراضات مردم که بشکل انفجاری حتی قبل از انتخابات ۲۲ خرداد شروع شد، پیش رفته است.

بنابراین من فکر می کنم که بایستی با صبوری و بردباری جلو برویم و طبیعتاً باید از حرکتها خسته نشویم. یک دفعه بصورت آبی چیزی اتفاق نخواهد افتاد. توجه داشته باشیم که انقلاب سال ۵۷ که بسرعت هم به نتیجه رسید، لاقلاً چهارده ماه طول کشید. اینطوری نیست که اینجا با یک سوت زدن اتفاقی بیفتد. ممکن است که چندین سال هم طول بکشد. ولی هرچه باشد رژیم بی آینده شده است. در این تردیدی نمی توان داشت.

رحیمی: آقای شالگونی احساس می شود که سیر روند کارها بطریقی

است که حتی تندروهای اصولگرا هم کم کم دارند در بسیاری از مواضع عقب نشینی می کنند و به طریقی می پذیرند. مثلاً در رابطه با نامه آقای کروبی ما دیدیم که امامان جمعه و بخصوص لاریجانی بلافاصله یک جنجال بزرگی برپا کردند که نخیر، همچو چیزی نیست. اما امروز در خبرها می بینیم که حتی لاریجانی هم گفته است که ما حاضریم بنشینیم و به حرفها گوش کنیم. یعنی بنوعی عقب نشینی. تغییر همین رئیس قوه قضائیه و تغییراتی که می خواهد بوجود بیاید، یک نوع عقب نشینی نیست؟

محمدرضا شالگونی: در این که تردیدی نیست. همه ضد انقلابها وقتی سعی می کنند خود را مستقر کنند مجبورند بعضی از خواستههای انقلابیهای شکست خورده را اجرا کنند. فکرش را بکنید همین کاری را که احمدی نژاد کرده که [وزیر] زن آورده است. (البته زنهاى ضد زن. میدانید که

بعضی از آنها به لایحه تعدد زوجات رای داده بودند. اینها چه جانورانی هستند اصلاً خودش یک مسئله است. ولی همین ژست که بیابند و این کار را بکنند، این یعنی چه؟ این یعنی اینکه وضعیت طوری است که اینها میخاوند نشان دهند که ما خیلی هم ضد زن نیستیم. این نشان دهنده عمق یافتن حرکت زنان است. عمق یافتن حرکتهاى ضد دولت مذهبى در جامعه است. عمق یافتن خواستههای جوانان و مردم است. اینها را نمیشود نادیده گرفت. همین نکته ای را که مطرح کردید من بنظرم باید از امامان جمعه و لاریجانی سپاسگزاری کرد که تکذیب کردند. چرا که تکذیب خود آنها خبر را پخش میکند. وقتی که مثلاً تلویزیون جمهوری اسلامی از قول یکی از این الاغهای مجلس گفت: من در باره ترانه موسوی چیزی نگفتم، ظاهراً از خود آنهايي که گوش میکردند (یعنی آنها که امکاناتشان عمدتاً از طریق رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی است) بلافاصله سوال میشود که ترانه موسوی کی هست. قرار بود مسئله ترانه موسوی که جسدش راهم سوزانده بودند مسکوت بماند. ولی می بینید که ترانه موسوی کشته نشده و دوباره زنده شده و همه جا حضور دارد. حتی مجبورند در صدا و سیماى جمهوری اسلامی هم اسمش را ببرند. اول ظاهراً از طریق تکذیب [ماجرای] تناقضات اینطوری است. وقتی رئیس مجلس میگوید که حرفهایی که کروبى مطرح کرده کذب محض است، خود این میدانید چقدر خبر مربوطه را پخش میکنند؟ یا مثلاً وقتی در نماز جمعه این امامان جمعه الاغ میابند به کسانی که این خبرها را پخش میکنند حمله میکنند و حتی می گویند اینها باید شلاق زده شوند، خوب معلوم است که این خبرها پخش میشود. اصلاً حالا مسئله تجاوز در زندانها، مسئله ملی ما شده است. این مسئله ایران شده و مسئله همه آنها که به ایران گوش میدهند، توجه می کنند و حوادث ایران را دنبال می کنند. بنا بر این است که این عقب نشینی از فرط تناقض است. در وضعیتی هستند که دستشان می سوزد و میکنند در دهانشان. من فکر می کنم که این جلو خواهد رفت.

می بینید که احمدی نژاد می آید و اعلام میکند که برای ملیتهای ایران زبان ملی و قومی شان را در دانشگاهها خواهیم گذاشت. حالا این که زبان مادری همه ملیتها آزاد است که باید آموزش داده شود حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم هست. این را میدانید که هست. ولی وقتی این کار را میکنند تحت چه شرایطی میکنند؟ برای این است که جلوی حرکات مردم را بگیرند. یک چیزهایی بهشان بدهند تا جلوی پیشروی آنها را بگیرند.

در شرایط کنونی مسئله این است که تناقضات خود اینها، حرکت مردم را وسعتر میکند و مردم را بسیج میکند. همین مسئله (تجاوز در زندان ها) را که تکذیب کردند و با این قدرت و قاطعیت تکذیب کردند. حالا این قضیه جلوتر برود، مگر به این سادگیها حل خواهد شد؟ که بیایید ببینیم در زندانها مثلاً کهریزک آدمهایی را شکنجه کردند؟ خوب اینها کی بودند؟ اسمشان چی هست؟ می بینید که اسم و مقام مطرح است. بیایید در تلویزیون اسم ببرید و نشان بدهید این آدم ها را. دیگر سوال این نیست که آنجا خودسری شده و مثل قتلهای زنجیره ای قضیه را ماست مالی بکنند. اصلاً انکار میکردند که کهریزکی وجود دارد و در آنجا چیزی اتفاق افتاده است! نه، این دفعه مردم ایستاده اند و همه برانگیخته هستند. می بینید مثلاً آقای صناعی یک روحانی مهم و مرجع تقلید میایدو میگوید: مگر نمی گوید در زندان یکی مننژیت گرفت و مرد. بفرض هم که اینطور باشد شما مسنول مننژیت هم هستید. چرا جوان مردم باید آنجا مننژیت میگرفت و میرد؟ خب اینها مسائل کمی نیستند.

بنابراین است که من فکر میکنم تا حرکات مردم تداوم پیدا میکند، تناقض در بین هیئت حاکمه افزایش پیدا خواهد کرد و هر افزایش آن هم به تداوم حرکات مردم کمک خواهد کرد. این دیالکتیک انقلابات است که اینطوری حرکت پیش میرود. و من فکر میکنم تناقضاتی که در خود جناح اصولگرا هست، دقت کنید حملاتی که به احمدی نژاد میکنند خیلی معنا دارد. حالا مثلاً مسئله محسنی اژه ای شده یک مسئله، مشابهی شده یک مسئله. مسئله امام زمان دیگر اینطور نیست که ما لامذهبهها و مخالفان داریم صحبت می کنیم. خود آنها، مثلاً صناعی میگوید که کسی که ادعا میکند با امام زمان ارتباط دارد، حرامزاده است. چرا که در خبرهای خودشان هست که در دوره غیبت اگر کسی گفت من با امام زمان ارتباط دارم، حتماً آدم مشکوکی است و مثل کسی است که ادعای نبوت میکند. بنابراین مسئله امام زمان چه هست. یکبار در همین رادیو گفتیم. این یک ماجرای خرافه احمقانه مسئله ما شده که مثل نقل و نبات هر روز داریم در باره اش صحبت میکنیم. و همین الان به یک بحث سیاسی کشیده شده. آنهايي که متشرع، آخوند و مرجع تقلید هستند

دارند قاطع به آنهايي که می گویند با امام زمان ارتباط داشته اند، می گویند شما شارلاتان هستید. از خبرها نقل می کنند که کسی که این را بگوید حرامزاده است. این خیلی حرف مهمی است. وقتی از این بحثهای خرافه ای فاصله بگیرید و به قضیه نگاه کنید، اختلافات درون خود حکومتگران است که و به جایی رسیده است که هر کسی بگوید طرفدار انتظار یون هستم پدرش در آمده است. مثلاً فاطمه رجبی همسر غلامحسین الهام که خود از مدافعان سر سخت احمدی نژاد بوده، به احمدی نژاد نوشته بود که وزیر زن یعنی چه؟ حالا غلاف کرده اند و همه افتاده اند دنبال این که وزیر زن آنها را نجات خواهد داد. خود اینها چه چیزی را نشان میدهد؟ نشان دهنده آشفتگی اردوی اصولگرایان است. اینها همه از نشانه های سحر است. از حرکتهای مردم است که ما پیش میرویم. اگر این حرکت ادامه پیدا کند چیزهای مهمتر و بیشتر خواهیم دید. ولی تمام نیرو را باید روی این گذاشت که حرکت ادامه پیدا کند و وسعتر ادامه پیدا کند و مردم بتوانند از امکانات و از خواسته ها و شعارهایی استفاده کنند که هرچه وسعتر برای شرکت در حرکتهاى اعتراضی برای همه قابل تحمل تر باشد. اگر چنین چیزی بشود رژیم حتماً شکست خواهد خورد. حرف مهاتما گاندی را دوباره میخوام تکرار کنم که: همه را نمیشود کشت، همه را نمیشود زندان کرد. بسیج، سپاه، نهاد و جهاد همه کشک است. وقتی که اکثریت مردم در یک کشور هفتاد میلیونی در اعتراض بلند میشوند هیچ نیروی نظامی نمی تواند جلویش بایستد - همه آن نیروی نظامی در مقابل مردم متلاشی میشوند و حتی به مردم می پیوندند. این چیز کمی نیست. این قانون تخطی ناپذیر همه حرکتهاى بزرگ انقلابات است.

رحیمی: آقای شالگونی بسیار سپاسگزارم. رک و رو راست بگویم که با توجه به خبرهایی که من هر روز میخوانم شخصاً خیلی نا امید شده بودم ولی شما امروز ما را امیدوار کردید.

محمد رضا شالگونی: شما لطف دارید. نباید نا امید بشوید. نباید هیچ کدامان ناامید بشویم. واقعیت این است که مبارزه سربلایی است؛ دشوار است؛ ولی جلو میرویم. بعضی وقتها آدم فکر میکند آخر دنیا است. ولی همینطوری نگاه کنید مثلاً به سه ماه قبل وضعیت چطور بود و حالا چطور است. اگر مثلاً موسوی رئیس جمهور میشد چه گلی به سر ما میزد؟ ببیند حالا اصلاً کلیت نظام مطرح است.

رحیمی: بسیار سپاسگزارم. لطف فرمودید. و به امید گفتگوی هفته آینده.

محمد رضا شالگونی: زنده باشید. تشکر میکنم از شما و خدا حافظی میکنم از شتونندگان عزیز رادیو سپهر.

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
 ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekarqar.net
 تلفن روابط عمومی سازمان
 0049-69-50699530
 شماره فاکس سازمان
 ۳۳-۱-۴۳۵۵۸۰۴
 سایت راه کارگر
www.rahekarqar.net
 سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
 سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
 نشر بیدار
www.nashrebidar.com
 نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

ولایت وارفته فقیه، و بحران اسلامیت آن

سوسن آرام

ظهور شتابان امام زمان در صحنه سیاست کشور توسط عمده کودتا،

نشانه سقوط امام زمین هم هست.

*سرانجام جنبش دمکراتیک را میزان سازمان یافتگی مردم تعیین خواهد کرد، امری که برای بنای آن باید به بیل متوسل شد نه شعار. به کارگل باید پرداخت نه رقابت برای راه رفتن روی فرش قرمز.

بحث اسلامیت یا جمهوریت به عنوان منبع مشروعیت حکومت، بین مقامات رژیم اسلامی داغ است. در واکنش به تاکید هاشمی رفسنجانی بر جمهوریت به عنوان یکی از ارکان مشروعیت رژیم، مصباح یزدی و دیگر روحانیون و مقامات مدافع کودتا حق مردم روی زمین در نصب حکومت را رد کرده و تاکید کردند مردم فقط وظیفه دارند برای حکومت مقبولیت ایجاد کنند.

به این ترتیب در سطح نظری، ظاهرا این جمهوریت نظام اسلامی حاکم بر ایران است که در بحران است. اما در سطح سیاسی، واقعیت ۱۸۰ درجه معکوس است و مجموعه شواهد نشان میدهد این اسلامیت نظام است که به شدت در بحران است. این مساله بسیار مهمی است که نظام را به شدت شکننده کرده است به طوری که با قطعیت میتوان گفت گسست های آن ترمیم ناپذیر شده است.

در حقیقت جمهوریت نظام هیچوقت معنای واقعی نداشت. پلورالیسم بین خودی ها واقعیت و اهمیت داشت و هم از طریق ساز و کارهای جمهوری و هم از طریق نهادهای ولایی برای توزیع قدرت بین خودی ها استفاده میشد، با وجود این تضاد ماهوی بین جمهوریت و ولایت به نفع ولایت حل شده بود، هم در عمل و هم در قانون، بویژه بعد از بازنگری در قانون اساسی.

با توجه به این وضعیت وقتی بحث های آقایان را از پیرایه مذهبی و جنبه های تبلیغاتی اش پالایش دهیم و به زبان زمینی بیان کنیم، مساله مشروعیت نه به آرای مردم مربوط است نه به رای خدا، بلکه ناظر بر توافق ها و ائتلاف های گروه بندی های درون قدرت حاکم است که تمرکز یا حداقلی از انسجام درون کاست قدرت در برابر مردم را تامین میکرد. این مجموعه با اتکاء بر ترکیبی از بسیج از پانین و اعمال زور از بالا - که با گذشت زمان نسبت دومی به اولی به شدت افزایش یافت - امکان حکومت بر مردم را فراهم می کرد.

از آنجا که در این توافقات پذیرفته شده بود دستگاه روحانیت شیعه با مرکزیت ولایت فقیه براس قدرت قرار داشته باشد، جلب توافق روحانیت شیعه، یا با اصطلاح رایج حوزه، علماء، برای حفظ انسجام و تمرکز قدرت حکومتی از اهمیت اساسی برخوردار بوده است، اعم از این که این "علماء" مستقیماً مناصب سیاسی داشته باشند یا نه. زیرا چنانکه میدانیم در دستگاه مذهبی بویژه در روحانیت شیعه که استقلال مراجع را به رسمیت می شناسد، رابطه ها بالاتر و حتی "مقدس" تر از ضابطه ها و لابی ها مهم تر و موثرتر از مقام های اداری عمل می کنند. بدین ترتیب رابطه دستگاه قدرت با روحانیت شیعه است که میتواند بر اسلامیت رژیم مهرتایید یا بطلان بکوبد.

حالا همین رابطه است که دچار بحران شده است. رژیمی که جمهوریت، مشروعیت زمینی و مردمی، را از خودسلب کرده، زیرا به گفته صادق لاریجانی رئیس جدید قوه قضاییه برای حاکم حق و برای مردم فقط التزام قایل است، حالا اسلامیتش نیز بحرانی است.

مطابق قاعده تاریخ کاسخت گورکنان رژیم، به دست خودش فراهم شد و دستگاه ولایی حاکم حلقه به حلقه حایل های بین خود و مردم را از جا کند تا بتواند بطور متمرکز در مقابل مردم بایستد. اما با این کار خود را عریان کرد: عریان در برابر نگاه وحشت زده همه موافقان سابق که محوریت ولایت فقیه در راس قدرت را پذیرفته بودند، عریان در برابر نگاه بیمناک "علماء" که در صورت تایید اسلامیت این عفریت منفور و خطرناک سرنویشت شومی برای خود و "اسلامیت" خود رقم می زنند، و عریان در برابر مشت جمهور مردم که حاکمیت را حق خود، و التزام به این حق را وظیفه مامور خود در حکومت میدانند.

هراس دستگاه ولایی از اینکه مطالبات مردم از طریق اختلافات و منافذ موجود در ائتلاف حاکم سر ریز کند، "بیت فقیه" را که بر راس این دستگاه نشسته است مداوماً به سوی در هم شکستن این ائتلاف ها، خوردن سر یاران قدیم و جایگزینی آن ها با دستگاه سرکوب رانده است.

به موازات آن به تدریج بیت فقیه محل سکونت خود خدا تلقی شد و حکومت او، حکومت خدا بر روی زمین. دستگاه دولتی نیز باید یک سره به دستگاه سرکوب تبدیل شود. اگر توصیف گویای لاریجانی را به کار بگیریم، اولی "حق" حاکم را تامین میکند، دومی "التزام" مردم به اطاعت از فرمانروا را.

نکته مهم و مرتبط با موضوع این مقاله این است: در این چارچوب نه فقط حق حکومت فقیه بر مردم، بلکه اسلامیت رژیم هم با سرنیزه تعیین پیدا میکند. چون اگر اسلامیت رژیم از طریق اجماع مراجع تقلید تایید نشود، دستگاه نظامی و زور است که باید هویت اسلامی آن را تعیین کند. در این چارچوب، صاحبان قدرت یعنی دربار فقیه و صاحب منصبان نظامی و امنیتی روحانیونی را در قدرت شریک میکنند که کاملاً مطیع باشند. "روحانی" در این رژیم به کسی خطاب میشود که نه فقط در برابر دربار خامنه ای بلکه در آستان چکمه پوشان و امنیتی ها سرفرو بیابورد، رادایش را روی سر کسایی بگیرد که در زندان ها به دختران و پسران تجاوز میکنند و عامه اش را گرو بگذارند تا برای کسانی که دکتر بنی یعقوب و ترانه موسوی را ربوده و بعد از تجاوز جسدشان را به خانواده تحویل داده یا در بیابان رها میکنند مصونیت بخرد. و اگر دریک مورد از این "وظایف" کوتاهی یا حتی سوال کند، عامه اش را از سرش می اندازند، تروریست و نوکر بیگانه خطابش میکنند و حتی مثل شجونی "انتحافیزیکی" او را "پیش بینی" میکنند.

ولایت فقیه در اوج گندیدگی خود و درست هنگامی که دستگاه روحانیت بر قله قدرت دولتی نشسته است و خویش آبی محسوب میشود، روحانیت را به لحاظ اخلاقی به ذلالتی دچار کرده که در تاریخ ایران کم نظیر بوده است. کافی است به یاد بیاوریم پهلوی ها که با قدرت بیش از حد روحانیت به نوعی سر ستیز داشتند، هرگز در ملاء عام به آخوند آنقدر درشت نگفتند که امروز حکومت آخوند به آخوندی که پشت سر شکنجه گران متحد دربار فقیه نماز نخواند و آنکه به او درشت نمی گویند در نگاه مردم در قعر حضیض جای دارد.

این البته از خواص سرنیزه ای است که دستگاه ولایت به عنوان منبع مشروعیت بر آن نشسته است. توجیه حکومت سرنیزه با حق اعمال سلطه بر همه به نیابت از خدا، از رژیم ولایی هیولایی ساخته که مشابه آن را تاریخ فقط در دولت های فاشیستی پیش از جنگ دوم دیده است که آنهم اوج گندیدگی ایدئولوژی سلطه با توسل به عقب مانده ترین و پست ترین مشتقات آن - یعنی نژادپرستی - و ترکیب آن با قدرت نظامی در شرایط یک بحران عمومی سرمایه داری و سرگشتگی سلطه گران بوجود آمده بود. این هیولاست که بعد از کودتای انتخاباتی اخیر عریان در مقابل چشم جهانیان قرار گرفته است. بحث "اسلامیت" رژیم از این هیولای نظامی جا نیست. پس اندکی روی آن متمرکز می شویم.

اعتراف

در جریان حوادث دو ماهه اخیر مقامات وابسته به دستگاه ولایت به اعتراف های مهمی اقدام کرده اند که حماسه آفرینی های مردم و فجاج تکان دهنده ای که سرکوبگران مرتکب شدند، بر آنها سایه انداخته است. این اعتراف ها برخلاف "اقراربگیری" های خود رسوا کن و چندان آور در شوهای امنیتی نه با زور بلکه به طیب خاطر و در کمالات آزادی صورت گرفته است. مصاحبه علی سعیدی نماینده خامنه ای در سپاه با اینلنا حاوی یکی از این "اعتراف" هاست. سعیدی در این مصاحبه توصیفی از سازوکار دستگاه دولت ولایتی به دست میدهد که هرچند به اشاره و پاره پاره و محدود به فعالیت سپاه پاسداران است، اما به خوبی ماهیت فاشیستی این دولت را به نمایش میگذارد.

سعیدی در مصاحبه تاکید میکند فعالیت سپاه به مسایل نظامی محدود نمی شود. فقط بخشی از حوزه های فعالیت سپاه که او در این مصاحبه به آنها اشاره میکند عبارتند از ارتش، اطلاعات، انتظامات شهری، پرواز، اقتصاد، فرهنگ از جمله فعالیت رسانه ای و سایبری، انتخابات... بنا بر توضیحات سعیدی، فعالیت سپاه در هریک از این حوزه ها مضمون همان حوزه را پیدا میکند مثلاً وقتی سپاه به عنوان "معین وزارت اطلاعات" عمل میکند، "فعالیت های آن در این عرصه ماهیت اطلاعاتی به خود میگیرد"، یا در حوزه اقتصاد سپاه خود راساً "پروژه های زیرساخت های اقتصادی کشور" را در دست دارد، "انتخاب افراد"، برعهده آن است و دایماً هم به سمتی میروند که "موارد سنگین" را عهده بگیرد.

با این حساب بودجه ۵۰۰۰ میلیارد تومانی که برای این ارگان تعیین شده، با همه بزرگی اش فقط بخشی از امکانات مالی آن را نشان میدهد، زیرا فعالیت سپاه به عنوان معین همه و هر نوعی فعالیت در کشور آن را در مالیه و حسابداری این بخش ها سهم میکند.

این عملکردهای سپاه، به گفته سعیدی "فعالیت موازی مفید" است یا به عبارت روشن تر فعالیت موازی نیست بلکه مداخله مستقیم و مدیریت فعالیت آن حوزه است زیرا به گفته سعیدی "با هماهنگی طرفین و دستگاه های بالادستی صورت میگیرد."

طبیعتا فعالیت سپاه در حوزه انتخابات هم مثل سایر حوزه ها یک "فعالیت موازی" نیست بلکه سپاه مستقیما در سیاست انتخاباتی مداخله و در واقع آن را اداره میکند و اگر توصیف سعیدی در مورد "فعالیت موازی مفید" را بپذیریم لابد "با هماهنگی طرفین و دستگاه های بالادستی". در این رابطه سعیدی صراحتا فرمان خمینی مبنی بر عدم ورود نیروهای مسلح و سپاه در عرصه انتخابات و سیاست جناح ها را رد کرده و تاکید میکند این مربوط به وقتی بود که اختلاف نظر در سپاه مجاز بود و افراد حزبی وارد سپاه میشدند. توضیحات سعیدی حاکی از آن است که اکنون سپاه توضیف شده و به "مجموعه ای واحد و منسجم و یکپارچه به فرامین و دستورات ولی فقیه" تبدیل گردیده و وظیفه اخص آن این است که سراسر کشور را از طریق مداخلات در تمام حوزه ها از فرهنگ تا اقتصاد، از سرکوب شهری تا اطلاعات و انتخابات برای اطاعت از امر فقیه به خط کند.

بنا بر توضیحاتی که سعیدی می دهد سپاه "فراجناحی بودن نسبت به ولی فقیه" را "خطر" تلقی میکند و در هر انتخاباتی خط فقیه را به صورت فرامین انتخاباتی که همه احزاب باید از آن تبعیت کنند صادر میکند. سعیدی صریحا حکم صادر میکند هر حزبی که میخاود فعالیت کند "تنها راهش این است که به خطر رهبری" بپیوندد.

کافی است در توضیحات سعیدی به جای اصطلاح رهبر، دویچه، یا فوهرر را بگذاریم تا مدل حکومتی که او مدافع و مجری آن است روشن تر به نمایش گذاشته شود.

تازه این فقط سپاه است که هرچند مهم ترین ارگان سرکوب رژیم است، ولی با انبوهی از دستگاه های اطلاعاتی، امنیتی، نظامی و شبه نظامی دیگر از قبیل بسیج، ناجا، لباس شخصی ها، و ده ها محفل آماده برای تهاجم به مردم از قبیل انصار و ایثار و امثالهم تکمیل میشود.

به عبارت دیگر حالا صحبت از آن "غده ای" نیست که در زمان ریاست جمهوری خاتمی می گفتند در وزارت اطلاعات "کشف" شده بود. حالا صحبت از یک هیولای خطرناک است که تمام جامعه با ساختارهای لشگری و کشوری، مدنی و دولتی، مقننه و قضایی را در درون شکم خود هضم یا محبوس و گرفتار کرده است. حتی ساختارهای رسمی و قانونی رژیم که مردم ما آنها را پایگاه ارتجاع حاکم میدانند و از بیشتر آنها به شدت متنفرند مثل قوه قضایی و دادستانی و مجلس و دولت فقط نمادهای ظاهری هستند که بر اندام های چندان آور این هیولا الصاق شده اند. به این دلیل است که در جریان سرکوب معترضین به تقبل انتخاباتی می بینیم علیرغم وجود ده ها زندان و شکنجه گاه علنی و مخفی، وزارت کشور رژیم به شکنجه گاه بازداشت شدگان تبدیل میشود. کهریزک به یک "اشاره" و بدون فوت وقت به قتلگاهی تبدیل شد که روی ابوغریب و گوانتانامو و کیتیریت زندان معروف اسرائیل را سفید کرده است. زیرا در هیچکدام آنها فرزند "خودی ها" را زیر شکنجه نکشته اند. این در حالی است که بعدا معلوم میشود که هیچیک از نهادهای رژیم رسما مسوولیت این بازداشتگاه را برعهده نداشت و حتی دستور تعطیل آن مدت ها قبل صادر شده بود. اما علیرغم این دستور مامور نظامی و انتظامی و امنیتی و قضایی به استفاده "غیرقانونی" از آن ادامه میدادند.

این چه نیرویی است که برایش همه نهادهای رسمی و اداری حکومت اعم از وزارت خانه و رسانه و مجلس و اداره، حکم بازداشتگاه و مرکز بازجویی و شکنجه و اقرارگیری و اتهام زنی و قتلگاه را دارد و این نهادها را، بدون توجه به تابلوی ظاهری شان، به طرفه العینی برای مقصد اصلی یعنی سرکوب شهروندان به کار میگیرد؟ دولتی که در آن دستگاه های نظامی و امنیتی به این شیوه همه نهادهای حکومتی را بلعیده و در خود هضم کرده و با سرهم کردن یک ایدئولوژی مبتنی بر سلطه انحصاری و تمام گرا قدرت خود را توجیه میکند چیزی به جز فاشیسم نیست.

سعیدی در مصاحبه های متعدد خود، تبدیل همه ساختارها و عملکردهای حکومت به ماشین شکنجه و سرکوب را، "چاپکی" خوانده و آن را تحسین میکند. او در انتهای مصاحبه فوق الذکر با ایلنا میگوید "نگرانی هایی وجود داشت که پاسدارنسل دوم و سوم انقلاب چه موضعی داشته باشد" و بعد ابراز رضایت میکند که "آنها در برابر اغتشاشات خوب پاسخ دادند."

واقعیت این است که آنها خوب میدانند این ماشین غول پیکر سرکوب باید اکثریت قاطع شهروندان عادی کشور، و نه فقط گروه های سیاسی یا رهبران آنها را، بکوبد و چون نگران بودند این امر باعث شود دست و

دل مستخدمین خرده پای دستگاه شان هنگام سرکوب بلرزد، در سال های اخیر آنها را برای قتل برادر و خواهر و همسایه تمرین میدادند. این یکی از اهداف مهم "طرح امنیت اجتماعی" بود. بسیاری شگفت زده بودند رژیمی که زیر تهدید مستقیم نظامی و محاصره اقتصادی قرار دارد، چرا بی دلیل قانع کننده ای به شهروندان کشور بند کرده و "برای خود دشمن می تراشد". اما رژیم مثل یک دولت اشغالگر اکثریت شهروندان را دشمن میدانند و خود را برای سرکوب این انبوه دشمن آماده میکند. مامورینی که بتوانند در خیابان و در مقابل چشم مردم، با خشونت به جان یک "خواهر" یا یک "برادر" افتاده و به جرم "بدحجابی" یا پوشیدن یک چکمه یا فلان تی شرت او را سوار مینی بوس امنیتی کند و به بازداشتگاه ببرد، بعد هم میتواند همین "خواهرها" و "برادرها" را با ضرب و شتم توی ماشین قفس دار انداخته به بازداشتگاه های مخوف ببرد و به آنها تجاوز کرده و رضایت نماینده خامنه ای در سپاه را تامل کند. موفقیت آن "پاسداران نسل دوم و سوم" که از "امتحان" پیروز در آمده اند، بدون تمرین قبلی نبوده است.

طنین سکوت

درطول سال های اخیر هر قدر نقش ماشین سرکوب در تثبیت قدرت انحصاری رژیم ولایی افزایش می یافت، جلب توافق روحانیون در مشروعیت بخشیدن به آن کاهش می یافت. در حالیکه دربار ولایی و متحدان نظامی آن از بحرانی که آمریکا در منطقه آفریده است، نهایت استفاده را کرده و ائتلاف های اسلامی خود در خارج را گسترش میدادند، در داخل کشور ائتلاف روحانیت بیش از پیش گسسته میشد. ریزی که از آغاز و با آیت الله منتظری شد، درطول سالهای رهبری خامنه ای شتاب گرفت و به چهره هایی مثل اردبیلی، صامعی، موسوی تبریزی، موسوی خویندی ها، محتشمی پور، هادی غفاری و دهها روحانی دیگر در دوره اخیر کسانی مثل کروبی، خاتمی و سرانجام رفسنجانی اضافه شده است. اگر اولی ها در دوره سی ساله در مقاماتی مثل حاکم شرع و دادستان انقلاب و ریاست در این یا آن نهاد وابسته به رژیم به بسیج و سازماندهی نیرو برای ولایت فقیه در داخل و خارج مشغول بوده و مخالفان استبداد دینی را قلع و قمع میکردند، دومی ها روسای جمهور و مجلس رژیم بودند.

باید توجه داشت بین گسست منتظری و رفسنجانی از دستگاه ولایت تفاوت وجود دارد. اگر چه اعتقاد آیت الله منتظری به ولایت فقیه از بنیان با دموکراسی در تضاد است اما او در وفاداری به تصویر رویایی خود از ولایت فقیه، از نظامی که تصور میکرد از اصول منحرف شده است فاصله گرفت. همین وفاداری او به رویای خود بود که او را به موضع گیری فراموش نشدنی علیه قتل عام زندانیان کشاند و به تنها روحانی معترض به آن جنایت هولناک آنها در حین ارتکاب جنایت تبدیل کرد. اگر چنین شخصی در این نظام در "انزوا" و حصر قرار نگیرد عجیب است. اما رفسنجانی نه فقط از "استوانه" های همین "نظام اسلامی واقعا موجود" است، بلکه سازماندهنده بزرگ ائتلاف های نگهدارنده ی آن و معمار راه های عبور از بحران برای این نظام بوده است. بسیاری نوشته اند و به نظر میرسد درست باشد که نقل قول او از خمینی برای انتصاب خامنه ای به عنوان جانشین خمینی یک دروغ سرهم بندی شده بود، در حالیکه خودش نخست مدافع شورای رهبری بود. اما خدمات او به "نظام اسلامی واقعا موجود" عموما و ولایت خامنه ای خصوصا، به همین محدود نمی شود. در عبور از تنگناها و بحران های مهم، هدایت سیاسی او برای نجات نظام و حفظ تعادل پایه ای آن نقشی کارساز داشته است، از جمله در جنگ و انتخابات ۷۶. در شرایطی که نظام از همه سو در انزوا قرار داشت، او با ایجاد کاتالاز حوزه گرفته تا بازار، از رابطه های متصل به کاخ سفید ریگان در زمان خمینی گرفته تا قلب امپراتوری نفتی چنی و استات اوایل در زمان خامنه ای - که البته با توافق خود خامنه ای صورت می گرفت، منافذی برای تنفس و مهم تر از آن رشته هایی برای حفظ تعادل نظام در داخل باز کرد. چنین شخصی مرکز ارتباطات است و گسست از او انزوی دستگاه ولایی را بیشتر به نمایش میگذارد تا انزوی خود او را.

دستگاه ولایی وقتی به این گسست قطعیت داد که آن هیولای فاشیستی را که سعیدی معرفی کرده ساخته بود. در این شرایط روحانیون معترض زیر مشت غولی یافتند که از استین خودشان بیرون آمده بود. درست مثل اصلاح طلبان که ده سال تمام تربیون های امنیتی نظام فریاد زدند اصلاح طلبی را ساختار شکنی تلقی می کنند و آن را قلع و قمع خواهند کرد. اما آنها به قصه بافی در مورد اصلاحات ادامه دادند تا خودشان از شکنجه گاه های رژیم سر برآورند. روحانیت نیز به خاطر برخورداری از مواهب بیشمار دولت اسلامی که روحانیت شیعه را در راس قدرت قرار داده از نقد جدی دستگاه نظامی - ایدئولوژیک جدید ولایی طفره رفته و از

افشای اسرار جنایات موحش آن خودداری کردند تا وقتی که نیروهای امنیتی چماق را روی عمامه کوبیدند و تریبون های امنیتی صاحب عبا را تهدید کردند که یا تسلیم شود یا او را به دادگاه خواهند کشاند.

بخش بزرگی از روحانیون که سال ها در "تمام کش" کردن اسیران شرکت کرده بود و بعد در برابر جنایات بی شمار دستگاه که در این اواخر از قتل "محرابین" یعنی مخالفین نظام استبداد دینی گذشته و دامن شهروندان بی گناه مثل دکتر زهرا بنی یعقوب را میگرفت سکوت کرده بودند وقتی خطر هیولا به بالای سر خودشان رسید به مقاومت برخاستند و با مقاومت خود اسلامیت نظام، یعنی مشروعیت اسمی مذهبی آن را نیز زیر سوال برده اند. البته این هنوز به آن معنا نیست که دستگاه عالی روحانیت شیعه آماده رودرویی با بیت فقیه است. فواید دنیوی رژیم اسلامی برای این دستگاه و مراجع قدرتمند آن بیش از آن است که تا لحظه آخر حاضر باشند از آن دل بکنند. مساله این است که اساس فلسفه مشروعیت اسلامی رژیم نیز حالا بر قدرت سرنیزه استوار است و هیچ مرجعی نمی تواند اطمینان داشته باشد اگر دست از پا خطا کند به سرنوشت کربوبی دچار نشود و همین است که نارضایی عمیق در دستگاه روحانی را دامن زده است. به عبارت دیگر در "اندرونی آقا" غوغاست و بحران سراپای آن را گرفته است. شاید گویاتر از اعتراضات روحانیونی مثل صناعی که سال ها بود مخالفت خود را اعلام میکردند، صدای سکوت بخش بزرگی از روحانیت سنتی باشد. ژان پل سارتر نوشته بود اگر هرکلمه را طنینی هست، هر سکوت نیز طنین خود را دارد. امروز بنا بر برخی منابع تنها دو تن از مراجع سنتی کودتای انتخاباتی را تایید کرده و به احمدی نژاد تبریک گفتند. در طنین این سکوت صدای ریزش آجرهای بنای رژیم ولایی به خوبی شنیده میشود.

قابله ماهر

اگرچه کارگورکنی نظام و از بین بردن هر نوع مشروعیت آن را خودش با تکیه انحصاری بر سرنیزه انجام داد، اما این جنبش توده ای بود که این هیولای زشت را از بطن مادر جدا کرد و عریان در مقابل دیدگان همه گذاشت. این قابله هنرمند بود که شکاف بین روحانیت را به وضعیت انقلابی تبدیل کرد و بخش بزرگی از اصلاح طلبان مردم و روحانیت محافظه کار را مجبور کرد در مقابل رژیم ولایی - نظامی بایستند. مردم معترض با چابکی شگفت انگیزی به سرعت از فرصت به دست آمده و اعتراف ضمنی خامنه ای به رهبری کودتا استفاده کرده و از ولایت فقیه عبور کردند. آنها با فریادهای الله اکبر و استفاده از نمادهای اسلامی انقلاب ۵۷، با هشیاری مشروعیت اسلامی نظام را هم زیر سوال برده و صدای در هم شکستن ستون فقرات آن را به گوش جهانیان رساندند.

روحانیون، حاکم یا معترض، به خوبی معنای این فریادها را می دانند. مگر نه اینکه در طول تاریخ روحانیون نخستین دسته روشنفکران بودند که فرهنگ طبقه حاکم را از پانین و از طریق حشر و نشر با مردم مسلط میکردند و در انقلاب ها و تحولات بزرگ در شرق و غرب مکرر در درک تغییر روحیه مردم پیشقراول بودند. مهم نیست که این فریادهای الله اکبر از سر ایمان مذهبی است یا به عنوان وسیله از آن استفاده میشود، مهم این است که این صدای درد مشترک مردم است. آنها به خوبی میدانند وقتی آه مردم مظلوم به هم پیوسته و از کوی و بام به آسمان رفته است ملت های یهودی به مسیحی، زرتشتی به مسلمان و کاتولیک به پروتستان تبدیل شده اند. آنها میدانند در این شرایط مذهب شکل است و بر انداختن قدرت جابر مضمون.

روحانیون مدافع کودتا که حالا دیگر وجهه و مشروعیت اسلامی خود را بکلی از دست داده و بیش از پیش به آخوندهای درباری شبیه شده اند و حتی بدتر از آنها، چون مستقیماً مامور سازماندهی شکنجه و قتل و تجاوز جنسی هستند، در فریادهای مردم ناقوس مرگ خود را می شنوند. و روحانیون سنتی در برابر این سوال قرار میگیرند که آیا باید سرنوشت خود را به آنها گره بزنند. بعلاوه تیغ ماشین نظامی فقیه به آستان بسیاری از روحانیون رسیده است و توبه هم فایده ای ندارد زیرا این نظام به توانان هم نمی تواند اعتماد کند و سرانجام آنها را به دار می سپارد. در این شرایط توسل به پانین هم میتواند راهی برای نجات آنها باشد و هم شاید وسیله ای برای تبری از ستم های گذشته.

در رابطه با مواضع نیروهای اسلامی دو نکته قابل توجه است.

یک: ابراز وفاداری به ولی فقیه سابق و فریادهای "امام، امام،" بخش بزرگی از روحانیون معترض- به سخنرانی گرگان آیت الله صناعی گوش دهید - رویای بازگشت به ائتلاف بعد از انقلاب است. این امر بخشی از ابوزیسیون را چنان نگران کرده که گروهی از آنها افشاگری در مورد عملکرد این ائتلاف در آغاز انقلاب را حتی از افشای جنایات کنونی

دستگاه ولایی - نظامی پر رنگ تر می کنند. در حالیکه به نظر نمی رسد این نگرانی پایه محکمی داشته باشد، زیرا آن رویا از دست رفته و ویران شده است و بازگشت به آن امکان پذیر نیست. کارکرد عملی این رویا چه خود این ائتلاف بخواهد چه نخواهد، افشای ماهیت خودکامه دستگاه فقهاتی کنونی و ماهیت انحصاری آن است. آینده و سرانجام جنبش دموکراتیک را میزان سازمان یافتگی مردم و قدرت آنها در پی گیری مطالبات شان تعیین خواهد کرد، امری که برای بنای آن باید بیل متوسل شد نه شعار. به کارگل باید پرداخت نه رقابت برای راه رفتن روی فرش قرمز. دو: ابراز وفاداری به ولی حاضر و فریاد "وا امام زمان" عوامل کودتا و روحانیون وابسته به دربار فقیه هرچند به منظور تهدید و فراخوان تسلیم به دستگاه ولایی - نظامی سر داده میشود، اما در بطن خود فروپاشی مشروعیت ولایت فقیه و انزوی آن را نشان میدهد. وقتی تیمسار بی غیرت به امام زمان نامه مینویسد و با شرح مظلومیت ارتش ظلم خود از او درخواست میکند ورقه مشروعیت رژیم را با پست سفارشی به زمین ارسال کند، به روشنی عدم امکان کسب اعتبار و مشروعیت برای رژیم در روی زمین را به نمایش میگذارد. فرق او با بیچاره ای که به فال نخود یا چاه جمرکان دخیل می بندد این است که اینها تا دندان مسلح اند و جز سلاح و ارعاب راهی برای ادامه حیات ننگین رژیم پیدا نمی کنند. ظهور شتابان امام زمان در صحنه سیاست کشور توسط عمده کودتا، نشانه سقوط امام زمین هم هست.

در حقیقت همه، حتی رژیمی ها، خود را برای خاکسپاری ولی فقیه آماده میکنند. فقط طرح هایی مثل "شورای رهبری"، "بازگشت به خط امام"، "استفاده از ظرفیت قانون اساسی" نیست که بوی "بعد از ولایت" میدهد. وقتی مصباح یزدی میگوید اطاعت از احمدی نژاد اطاعت از خداست، برای دولت های ضیاء الحقی "بعد از امام" تدارک می بیند که به نام خدا و به یمن ماشین نظامی بر قدرت دولتی بنشینند. اما دولت ضیاء الحقی دیگر دولت فقهاتی نیست. بوی الرحمن ولایت بلند شده است.

"ولایت فقیه" امروز موجود کمرشکسته و آبرو باخته ای است که تلاش میکنند با قسم امام زمان و حایل سرنیزه قامت او را راست نشان دهند. انزوی آن تماشایی است. تازه نفس ترین نیروی مولف ولایت فقیه در پانین، له شدگان از دست رفته ای هستند که خود رژیم آنها را "ارادل و اوباش" میخواند و بخشی را فله ای و جنایتکارانه روی دار برد و بخشی را ذخیره کرد تا حالا سببیت ناشی از انسانیت ویران شده آنها را برای ضرب و شتم بهیمی و تجاوز به زندانیان کهریزک مورد بهره برداری قرار دهد. این از یاران پانین. در بالا دستگاه دولت ولایی یک توده کرم در هم فرورفته، یک کنگلومرای مافیایی، است که بسیاری از اعضای آن یا خویشاوند سببی و نسبی هستند یا از طریق شرکت در مخوف ترین جنایات رژیم به هم گره خورده اند. (آقازاده های) خامنه ای دستگاه امنیتی و رسانه ای را کنترل میکنند، (با جنایات) ولایتی را به وزارت کشور می برند تا زیر زمین آن را به شکنجه گاه تبدیل کند، (برادران) لاریجانی یکی در قوه قضاییه و دیگری در مجلس با متجاوزین به ترانه موسوی همکاری میکنند و سومی در نهادهای تبلیغی رژیم، شکنجه و تجاوز در سیاه چال های رژیم را غسل اسلامی میدهد. (پدر عروس) خامنه ای با یک سطل لجن دور افتاده که جنایات رژیم را به نام "حفظ نظام" ماله کشی کند. و همینطور میتوان ادامه داد. (لاپای (اخوان) و (آقازاده) هاو (باجنایات) ها همکاران سعید امامی و سازمان دهندگان قتل های زنجیره ای و اقرار بگیرها و مهاجمان به کوی دانشگاه و ماموران نظامی که برخی نقش بادی گارد خامنه ای و بیت او را هم دارند مثل کرم می لولند. همه آنها هم در اشاعه فساد و چپاول اموال مردم دست دارند. حالا دیگر برای نشان دادن حقارت و پستی این دستگاه کافی است یک آئینه بی زبان را جلوی آن بگذاریم. و بخش بزرگی از کار دستگاه امنیتی - نظامی شده است آئینه شکستن.

قبل از انتخابات مصطفی اللیباد کارشناس مسائل ایران هفته نامه انگلیسی زبان الاهرام با اشاره به ائتلاف های درون حاکمیت اسلامی که میتوانست در شرایط متنوع برای تغییر جهت سیاسی به خدمت گرفته شود، رژیم ایران را به پرندگی ای افسانه ای تشبیه کرده بود که در لحظه مناسب میتواند با ظاهر کردن ناگهانی بالهای اضافی درست در جایی که میخواهد فرود آید.

حالا کجاست آن پالها؟ رژیم حتی پالهای عادی اش را از دست داده و با سرکوب و جدایی از تمام متحدانش و از همه اصلاح طلبان و از بخش بزرگی از روحانیون به زحمت تعادل خود را نگه میدارد. میماند ماشین نظامی. اما استفاده از ماشین نظامی قواعد و شرایطی دارد. بقیه در صفحه: ۱۵

نگاهی به جنبه های از سیر حوادث هفته گذشته، در ایران!

احمد نوین

" اکنون برنده های " انتخابات " ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نگرانند که در تداوم نوعی از جنگ و گریز مابین حکومت و مردم، شکاف ایجاد شده مابین " نخبه گان " رژیم به درون نیروهای انتظامی و مسلح رژیم کشیده شود. امری که در آخرین ماههای رژیم شاه، با تشدید مبارزه مردم در همه سطوح، موجب تحلیل رفتن قدرت سرکوب نظام ستم شاهی و عقبی سرنوشتی آن نظام گردید."

زمانی که در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ روزنامه سلام، در رابطه با جنایت قتل های زنجیره ای مطالبی افشاگرانه منتشر نمود، بعضی تحقیق در مورد صحت و سقم آن روشنگری ها، نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی ایران، آن روزنامه را تعطیل نمودند.

آن زمان دانشجویان دانشگاه تهران که در دفاع از حقوق دموکراتیک تلاش های پیگیری داشتند، در دفاع از حق انتشار آزادانه نشریات در ایران، جاتانه بپا خواستند و صدای آزادیخواهانه خود را بگوش افکار عمومی رساندند.

پاسخ عمله و ارکه ولی فقیه حمله شبانه به خوابگاه دانشجویان در امیرآباد بود. این سرکوب آنچنان وحشیانه بود و مقاومت دانشجویان آنچنان مظلومانه، که دانشجویان دانشگاه تهران و بدینان آن برخی از دانشگاههای دیگر ایران در دفاع از دانشجویان و مقاومت در مقابل اجحافات ولی فقیه، جنبشی را سازمان دادند که " شش روز ایران را لرزاند". بگونه ای که هاشمی رفسنجانی گفت که دانشجویان " به دیرک خیمه انقلاب توهین نموده اند."

چندین روز قبل بدستور قاضی مرتضوی (معروف به جلا مطبوعات روزنامه " اعتماد ملی" متعلق به مهدی کروبی را تعطیل نمودند. به این علت که مهدی کروبی - پس از آنکه منابع متعدد دیگری نیز در رابطه با تجاوزات جنسی در زندانهای جمهوری اسلامی افشاگری نمودند - در نامه ای خطاب به هاشمی رفسنجانی در همین رابطه نوشت:

" برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است. از سوی دیگر افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده اند به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده اند و در کنج خانه های خود خزیده اند."

البته بلافاصله دستور بازداشت روزنامه " اعتماد ملی" صادر نشد. پس از انتشار علنی این نامه که همانند انفجار بمب در صحنه اجتماع ایران منفجر شد و علی خامنه ای رهبر نظام را بلرزه در آورد، " شخصیت " های نامداری از جمله علی لاریجانی رئیس مجلس، با بیانات بی روحی تلاش نمودند که اعمال شنیع آمران و عاملان آن جنایات را منکر شوند. اما، اقتضاحات آنچنان گستردگی داشت که تلاش های مذبحخانه این " شخصیت " ها کمترین اثر مثبتی در افکار عمومی بجا نگذاشت. پس از آن در اولین جمعه پس از انتشار نامه کروبی، گر ناهنجار امان جمع در سراسر کشور تلاش نمودند، باتکذیب خیر تکان دهنده تجاوز به جوانان مبارز و اسیر در زندانهای جمهوری اسلامی و فحاشی به مهدی کروبی، به دفاع از ولی فقیه برخیزند.

به واقع تلاش مزدوران طرفدار رهبرجمهوری اسلامی این بود که آن چنان فضای رعب و وحشتی ایجاد نمایند که دیگر کسی (از جمله مهدی کروبی) دیگر جرات نکند، به افشاگری در این مورد ادامه دهد.

حمله ها، فحاشی ها و افتراهای گوناگون کمترین اثر بر اپوزیسیون مترقی رژیم نگذاشت و اینان کماتن همانند سه دهه گذشته نه تنها در مورد جنایات اخیر رژیم در رابطه با دستگیر شدگان جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران بر علیه تقلبات و اجحافات ولی فقیه، بلکه در این رابطه که شکنجه و تجاوزات جنسی در مورد مبارزان راه آزادی و برابری طلبی بطور سیستماتیک در مراحل مختلف وجود داشته است افشاگری های بسیار گسترده در داخل و خارج از کشور، انجام دادند.

مهدی کروبی نیز که اکنون نه تنها موقعیت سیاسی و اقتصادی اش، بلکه احتمالاً حرمت، آزادی و جانش نیز از جانب رقبای حکومتی به انحاء مختلف بخطر افتاده، در مقابل شانناژهای دستگاه ولایت و مزدران اش، سکوت و یا عقب نشینی ننمود. او در پاسخ به مخالفان و دشمنانش در دستگاه ولایت، در مصاحبه ای با سحام نیوز در 22 مرداد گفت:

" آخر چطور می شود که بدون آنکه تحقیقی صورت گیرد و جلسه ای تشکیل شود، می گویند این ماجرا کذب محض بوده است ...". او اضافه نمود: " البته در همین میان کسانی هم بودند که از انتشار آن برآشفتند و قصد آن دارند تا فضایی را ایجاد کنند که کسی جرأت بیان مطالبی در این باره را نداشته باشد. یعنی فضایی ایجاد شود که اگر بچه های مردم را می کشند و یا کسی را در زندان مورد اهانت قرار می دهند، خانواده هایشان را در مقابل در زندان تهدید کرده و کتک می زنند، به خانه های مردم می ریزند و به اموال آنها خسارتی وارد می کنند، کسی جرأت طرح این مطالب را نداشته باشد."

مهدی کروبی در این مصاحبه به گذشته نیز اشاره نمود: " در جامعه ای که قتل های زنجیره ای روی می دهد و مردم را می کشند و جنازه هایشان را در کنار خیابان رها می کنند! و یا در جامعه ای که مصطفی مولایی مسنول دفتر بنده را ربوده و آن را در کیسه می اندازند و کتک می زنند دیگر چطور افراد جرأت آن دارند که بیایند و این مسائل را مطرح کنند. در جامعه ای که زنی را [اشاره به ترانه موسوی] در پاسداران با آن وضعیت به قتل می رسانند دیگر چگونه مردم احساس امنیت می کنند."

" مناسب از اینکه افراد را در کهریزیک لخت می کردند و چهار دست و پا می نشاندند و سوار بر آنها می شدند و به آنها می گفتند که صدای حیوانات را در بیاورید. [اعمالی شنیع که مأمورین شکنجه گر شاه با کریم پور شیرازی، روزنامه نگار شجاع آن دوران قبل از کشتن او بعمل آوردند.] و یا اینکه برخی را دستگیر کرده و آنها را لخت کرده اند و روی هم خوابانده اند و آب بر روی آنها ریخته اند. [نظیر آنچه توسط شکنجه گران امریکایی، در زندان ابو غریب در عراق اتفاق افتاد] حتی شنیده ام که هنگامی که افراد را شکنجه می کردند به آنها می گفتند با صدای بلند بگویند که مادران است، مانند زمان قتل های زنجیره ای که به آن افراد می گفتند بگویند که من بچه مادرم نیستم! و سپس آنها را در بیان ها کتک زده و رها می کنند. واقعا من از طرح چنین مباحثی احساس شرم می کنم."

" هرگز فراموش نکنیم که مردم ما در جامعه ای زندگی می کنند که خانم دکتر بنی یعقوب را به اتهام ارتباط با مردمی می گیرند و سپس جنازه اش را تحویل می دهند. آیا شما وجود اینها را کتمان می کنید؟ امروز به جای اینکه این مسائل را پیگیری کنید بدون آنکه تحقیقاتی در صحت و یا سقم مطالبی انجام شود به دفاع از عملکردتان می پردازید؟" (تمامی مطالبی در داخل کروشه [] آمده از نویسنده است.)

با این افشاگری ها، مهدی کروبی نشان داد که - در صورت امکان - دیگر مایل نیست که با دهن بند ولی فقیه به زندگی سیاسی و اجتماعی اش ادامه بدهد. بنظر میرسد که او از بسیاری از خط قرمزهای ولی فقیه عبور کرده است.

علاوه بر اینها، از آنجا که توده های معترض به نظام، عملاً، نشان داده اند که چندین قدم از برخی از رهبران نافرمان. اصلاح طلب پیشرو ترند - بطور مثال به خواست آزادی دستگیر شدگان اخیر بسنده ننموده و خواست آزادی همه زندانیان سیاسی را مطرح نموده اند - در این مصاحبه مهدی کروبی بشیوه خوبی از زندانیان سیاسی و حرمت آنان دفاع نموده و گفته است:

" زندانیان سیاسی را به بند معتادین منتقل می کنند. "، " زندانیان سیاسی را ارازل و اوباش محسوب می کنند. " . و درخواست نمود که خود قربانیان سرکوب " بیایند و این مسائل را بازگو کنند تا ریشه این فسادهای اخلاقی و شکنجه های قرون وسطی خشکانده شود. " . کروبی به این بیانات بسنده ننمود و با حمله به برخی از مخالفان سرشناس اش، آنان را با ارائه مصداق های روشنی، متهم نمود که دفاع شان از رهبر نظام، بعلت ترس از دست دادن موقعیتشان در نظام است. او گفت:

"موضعگیری های شتاب زده تحت فشار صورت گرفته است..... چرا که آقای لاریجانی نگران آن است که به

سرنوشت دکتر حداد عادل گرفتار شود و او را از ریاست مجلس حذف کنند و یا اینکه آقای بروجرودی نگران تکرار سرنوشت دیگر دوستانش چون آقای افروغ در مجلس هفتم که او را از ریاست کمیسیون حذف کردند و یا سرنوشت مجید انصاری و محتشمی پور در مجلس ششم هستند.

"..اینها همان کسانی هستند که نمی گذاشتند تا اصل ماجرای قتل های زنجیره ای بر ملا شود و افراد می کشتند و سپس پرونده هایی مبنی بر فساد اخلاقی برای آنان درست می کردند و حتی به آنها تهمت می زدند."

به واقع با این مصاحبه و افشاکاری های دیگر، مهدی کربوی نشان داده است که در پشت سر خود پل هایی نمی بیند که برای حفظ آنها، بهانی بپردازد. بنظر میرسد که لاف برای کربوی، راه خروج از بحران کنونی در میان بالایی ها، با کنار گیری علی خامنه ای از مقام رهبری جمهوری اسلامی گره خورده است.

در میدان گسترده تراز درگیری های کودتاگران "انتخابات" اخیر و بازندگان آن "انتخابات"، مبارزات مردم حق طلب در رویارویی با نظام ولایت فقیه، همچنان ادامه دارد. بنابر خبرهای رسیده تعدادی از دستگیر شدگان اخیر از صبح ۲۴ مردادماه دست به اعتصاب غذا زدند و بیش از ۲۰۰ نفر از خانواده های زندانیان سیاسی در مقابل درب دربانی زندان اوین تجمع و اعتراض نمودند. اعتراضات و مبارزات مردم، به طرق دیگر نیز همچنان ادامه دارد.

بعلاوه تایید خبرهای شکنجه قرون وسطانی در زندان های ولی فقیه توسط مسئولین عالیرتبه رژیم - نظیر شکنجه تجاوز جنسی و سایر موارد ضد بشری - موجی از نگرانی و نفرت در بین خانواده و مردم ایجاد کرده است.

در خارج از ایران نیز اپوزیسیون رژیم و دیگر تبعیدیان و ایرانیان مقیم خارج نیز پس از کودتای "انتخاباتی" خامنه ای - احمدی نژاد، بطور خستگی ناپذیر و روزمره در ائتلاف جنایات رژیم جمهوری اسلامی و دفاع از مبارزات مردم ایران، با برگزاری صدها اکسیون، افکار عمومی در جهان را بر علیه رژیم سفاک جمهوری اسلامی بحرکت در آورده اند.

دهها سازمان دفاع از حقوق بشر در همبستگی با مردم ایران، به بسیج افکار عمومی پرداخته اند و انزوی رژیم جمهوری اسلامی را بیش از پیش تشدید نموده اند. سازمان دیده بان حقوق بشر با صدور اعلامیه ای از حکومت ایران خواستار بررسی عملکرد و تعیین نقش "بالاترین مسئولین امنیتی" رژیم در ناآرامی های پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر شده است. بعلاوه خاطر نشان شده است که "برای بررسی این آزارها باید مستقیم رفت به سطوح بالا تا مشخص کرد چه کسی این دستورات را داده است."

دیده بان حقوق بشر پس از مصاحبه با تعدادی از شاهدین عینی حوادث اخیر نتیجه گرفته که بسیج و نیروی انتظامی، با هماهنگی با یکدیگر، به سرکوب معترضین به نتایج انتخابات ریاست جمهوری پرداخته اند، و در رابطه با زندان کهریزک نیز اضافه نموده است که مقام های ارشد امنیتی رژیم ایران، مسئولیت کشته شدن و آزار معترضین در این زندان را بر عهده دارند. و تاکید نموده است که "حکومت باید عملکرد مقام های عالیرتبه را مورد تحقیق قرار دهد و آمران این آزارها را تنبیه کند."

برخی از فعالین جنبش زنان نیز اعلام نمودند که در رابطه با زندانیان سیاسی، تجاوز به مثابه یک شکنجه سیستماتیک، در زندان های جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است.

بطور مثال شادی صدر نوشت:

"وقتی آذر آل کنعان (نینا اقدم) جلوی دوربین می نشیند و روایت تجاوز به خود را در زندان سنندج مستند می کند، وقتی رویا طلوعی، از تجاوز باجو می گوید، وقتی منیره برادران در کتاب حقیقت ساده، از طاهره، دختری زیبا که بر اثر تجاوز پاسداری دیوانه شد، طاهره ای که بیشتر زندانیان زن تهران در دهه 60 خاطره اش را در ذهن دارند، می نویسد، وقتی جنازه زهرا کاظمی را سیمان می گیرند و شیرین عبادی، وکیلش در دادگاه می پرسد: "چرا لباس مقتول از این ناحیه خاص پاره و خونی شده؟"، و وقتی نظریه پزشکی قانونی حکایت از تجاوز به زهرا بنی یعقوب در بازداشتگاه پایگاه بسیج همدان دارد.

"تجاوز به زنان زندانی سیاسی، در کنار تهدید به تجاوز و آزارهای جنسی دیگر که می تواند از سوی دستگیر کنندگان، بازجویان، زندانبانان و حتی مقامات قضایی صورت بگیرد، خشن ترین نوع

شکنجه ای است که آثار جسمی و به خصوص روحی آن با انواع دیگر شکنجه قابل مقایسه نیست. گزارشهایی از اعمال این نوع شکنجه بر زندانیان سیاسی زن پس از انقلاب، چه به شکل سیستماتیک و چه به صورت اتفاقی منتشر شده است. سیستماتیک ترین نوع تجاوز گزارش شده، تجاوز به دختران باره ای که به دلایل سیاسی به اعدام محکوم شده بودند، در شب پیش از اعدام بوده است. مستند این گزارشها، گفته های متواتر خانواده های زندانیان سیاسی دختری بوده که فردای اعدام، همراه با تحویل جنازه دخترشان، پولی به عنوان مهریه او تحویل می گرفتند. در این گزارشها، دختران باره به عقد موقت مردانی که زندان را در دست داشتند در می آمدند تا بکارت خود را از دست بدهند."

واقفیت این است که اثبات تجاوز و در حدی پایین تر، سایر آزارهای جنسی، به دلیل اینکه اولاً معمولاً در شرایط پنهانی و به دور از چشم شاهدان احتمالی اتفاق می افتد و شرم قربانی یا ترس او، باعث سکوت و عدم مراجعه اش به نیروهای دولتی می شود، همواره سخت بوده است. اما همین جرم وقتی در چارچوب زندان، یعنی جایی که نیروهای دولتی و فرد یا افراد تجاوزگر یکی می شوند، جایی که قربانیان تجاوز در مقایسه با زنانی که حداقل در ظاهر آزادی عمل، آزادی حرکت و آزادی مراجعه به قوای دولتی را دارند، کاملاً دست و پا بسته هستند. موضوع وقتی پیچیده تر می شود که تجاوز، علاوه بر ایجاد سلطه، ارضای شهوت جنسی و ناتوان کردن و منکوب ساختن قربانی، آن گونه که در انواع دیگر تجاوز مطرح است، به عنوان یک ابزار و روش شکنجه، برای تحقیر، شکستن و اعتراف گیری و به طور خلاصه، منکوب سازی سیاسی زندانی یا حتی گروه، حزب یا جریانی که زندانی جزئی از آن است، به کار گرفته شود. در چنین شرایطی، وظیفه همه نیروهای مستقل و مردمی این است که تحلیلی دقیق از ماهیت این نوع تجاوز-شکنجه ارائه دهند که البته بدون کمک قربانیان آن، بسیار سخت خواهد بود.

در مقابله با تداوم مبارز و مقاومت مردم و پافشاری بازندگان "انتخابات" اخیر در تداوم دادخواهی شان، آیت الله احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و امام جمعه موقت تهران، در خطبه های نماز جمعه ۳۰ مرداد ماه ۱۳۸۸ به مناسبت آغاز کار رئیس جدید قوه قضائیه، از مردم معترض به عنوان اغتشاشگران یاد کرد و سوال کرد که چرا: "سران اغتشاشات اخیر و کسانی که ریشه فتنه و ام الفساد بودند و بلوا را فرمادگی کردند دستگیر نشدند."

البته احمد جنتی نیم نگاهی به جانب هاشمی رفسنجانی و ... افکند و خاطر نشان نمود که "حامیان سران اغتشاش دست از حمایت از این افراد بردارند و آبروی خود را به خطر نیندازند." و اضافه نمود که "بگذار این افراد محاکمه شوند آبروی تو هم حفظ می شود. و برای دادن قوت قلب به جانیانی که با توسل به انواع و اقسام شکنجه ها، دادگاههای نمایشی خودزنی، دستگیر شدگان اخیر را براه انداخته اند، از سرکوبگران خواست که از تهدید نترسند و به کار خود ادامه دهند.

رژیم جمهوری اسلامی، درمانده از متوقف کردن مقاومت و مبارزه مردم، اکنون که عملاً دریافته است که با تشدید سرکوب و برگزاری "دادگاههای" نمایشی، نتوانسته است قدر قدرتی خویش در ذهن توده های حق طلب را تثبیت نماید، با اعزام کسانی نظیر احمد جنتی به نمازجمعه، تلاش مینماید با رجز خوانی، خود را از تک و تا نیندازد.

شرکت گسترده مردم در مقابله با رژیم "کودتای انتخاباتی"، تسلیم نشدن بازنده های آن "انتخابات (موسوی و کربوی) به هوا و هوس های اخیر رهبر نظام، تعادل قوا مابین رژیم و مردم را به نفع مردم بهم زده است و بتدریج میروند تا زیر پای خامنه ای را خالی نماید.

اکنون برنده های "انتخابات" ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نگرانند که در تداوم نوعی از جنگ و گریز مابین حکومت و مردم، شکاف ایجاد شده مابین "نخبه گان" رژیم به درون نیروهای انتظامی و مسلح رژیم کشیده شود. امری که در آخرین ماههای رژیم شاه، با تشدید مبارزه مردم در همه سطوح، موجب تحلیل رفتن قدرت سرکوب نظام ستم شاهی و عاقبت سرنگونی آن نظام گردید. شاید یکی از عللی که تا کنون از دستگیری میرحسین موسوی و مهدی کربوی جلوگیری نموده است، ترس رژیم ولایت فقیه از همین موضوع است.

این موضوع با توجه به اظهار نظر یکی از نزدیکان به محمود احمدی نژاد اهمیت خاصی پیدا مینماید. بنا بر این اظهار نظر،

بیماران جنسی در مقام "قضاوت" و ضابطین "عدالت"

ارژنگ بامشاد

تجاوز گروهی مأموران جمهوری اسلامی به ترانه موسوی و قتل دلخراش او، آن چنان تکان دهنده بود که وقتی دوستانش این جنایت را افشاء کردند، بسیاری از باور آن سرباززندان. بسیاری از رسانه های گروهی سکوت معناداری را نیز پیشه ساختند. اما وقتی سیمای کودتا تلاش کرد ترانه موسوی دیگری را بیاید و کل ماجرا را کتمان کند، ماجرای هولناک ترانه موسوی توجه همگان را به خود جلب کرد. زمانی که مهدی کروبی از کاندیداهای ریاست جمهوری، در نامه ای به رفسنجانی پرده از تجاوزات جنسی برداشت و به این موضوع نیز اشاره کرد، این مسئله هم چون بمبی در سراسر جهان منفجر شد. با تازه ترین افشای مهدی کروبی که تلاش های مقامات امنیتی رژیم برای سرپوش گذاشتن بر جنایت هولناکی که بر ترانه موسوی رفته است، را افشاء کرد، مسئله ابعاد تازه ای به خود گرفته است. اما این تمام ماجرا نیست. رسانه های مجازی و خبری اکنون به گزارش ها و حقایق تکان دهنده ای اشاره می کنند. در یکی از تازه ترین این گزارش ها که گفته می شود مستند به تحقیقی پنهان است، آمده است: "به شهادت مهدی، پدram (اسم مستعار) هم سولوی او بارها مورد تجاوز قرار گرفته و قاضی پرونده، از تجاوز مأموران به پدram، بوسیله موبایل خودش، فیلمی تهیه کرده و مادر جوان او را تحت فشار گذاشته بود ده میلیون تومان رشوه بدهد تا با یک تعهد ساده، پدram را آزاد کند. مادر پدram بعد از تأمین و پرداخت رشوه ده میلیون تومانی به قاضی، مورد سوءاستفاده قاضی قرار گرفته و برای نجات جان فرزندش از دست متجاوزان وحشی، ناگزیر تسلیم خواسته جنسی قاضی شده است."

آن چه در بالا آمد، متأسفانه داستان نیست، واقعیت های هولناکی است که سی سال بر ملت ایران، توسط دینداران حاکم روا می شود. تجاوز جنسی یکی از خشن ترین شکنجه هایی است که در زندان های جمهوری اسلامی مرسوم بوده است. منیره برادران در خاطرات زندان خود، از ظاهره ی زیبا سخن می گوید که به دلیل تجاوز بازجو، دیوانه شد، سودابه اردلان از شخص بازجوییش می گوید که در زندان تبریز در سال ۶۰ سخن می گوید که بطور سیستماتیک به اکثر دخترهای زندانی تجاوز کرده بود؛ حسین علی منظری در نامه معروفش به خمینی نوشت: "آیا می دانید در زندان های جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟"؛ در تمامی کشتارهای سال ۶۰ و اعدام های تابستان سال ۶۷ به دختران جوان باکره، قبل از اعدام تجاوز می کردند؛ پیکر زهرا کاظمی خبرنگار ایرانی - کانادایی را برای این که سند تجاوزشان آشکار نشود، سیمان گرفتند؛ و به گزارش پزشکی قانونی، زهرا بنی یعقوب که در زیر شکنجه به قتل رسیده، در بازداشتگاه بسیج همدان مورد تجاوز قرار گرفته بود. اما علاوه بر این مستندات، اقدام شجاعانه رفیق آنرال کنعان است که در جلو دروین، مسئله تجاوز بازجو در زندان سنندج را بازگو کرد و با این اقدام ستودنی اش، به دیگران پیام داد که با سکوت نمی توان با این شیوع ترین نوع شکنجه مقابله کرد. باید کاری کرد که متجاوزین رسوا و شرمسار باشند نه قربانیان شکنجه. باید با آغوش باز سراغ قربانیان رفت و به آن ها در خروج از انزوی تحمیلی کمک کرد تا خشم و نفرت خود را در افشای جانیان به کار گیرند.

اکنون که بیداری ملی گسترش می یابد؛ حال که یخ های ترس به تدریج آب می شود؛ زمانی که می توان هر خبری را با یک کلیک به سراسر جهان مخابره کرد؛ باید دیوار سکوت را شکست؛ اجازه بهره برداری متجاوزان از "شرم" و "حیای" قربانیان تجاوز جنسی را به آنان نداد و به افشای بیماران جنسی در هر لباسی همت گمارد. آن قاضی بیشمری را که ده میلیون رشوه می گیرد و به مادر جوان تجاوز هم می کند باید با نام و نشانی رسوا کرد؛ آن بازجویان بی شرمی را که در سیاهچال ها به دختران و پسران ما تجاوز کرده و می کنند را باید یکایک با نام و نشانی رسوا کرد؛ آن روحانیون بی وجدانی که فتوا و اجازه این تجاوزات جنسی را می دهند، باید به مردم شناساند؛ و با افشایگری های گسترده " هاله ی نور" دور سر این دیوصفتانی که خود را فرشته نشان می دهند را در برابر افکار عمومی، در جلو خانواده و دوستان و فامیلشان و در مقابل دیده گان مردم جهان، از هم درید و زندگی معمولی را بر آن ها حرام کرد. این متجاوزان و بیماران جنسی مأموران خودسر نیستند؛ آن ها مهره های رژیم هستند که با لباس دین بر دولت مسلط است؛ استبداد دینی خشنی را بر کشور حاکم کرده است؛ با تبلیغات جهنمی اش، رهبرش را نماینده

بقیه در صفحه ۱۲

محمود احمدی نژاد تنها چهار میلیون رای دارد و ۲۰ میلیون باقی مانده منتقد به اصل نظام هستند.

شاید همین امر باعث شده باشد که در بین نمایندگان عضو فراکسیون اکثریت مجلس نیز نمونه هایی از افشایگری های "عاقبت اندیشانه" بروز نماید. یکی از همین نمایندگان در ۲۴ مرداد در مصاحبه ای با خبرنگار " موج سبز" گفته است

" که حسین فدایی، نماینده تهران و دبیرکل جمعیت اینترگران - از حامیان پر و پا قرص محمود احمدی نژاد که در انتخابات دهم ریاست جمهوری بود و با برخی مسئولان بیت رهبری نیز ارتباطات نزدیکی دارد - مسئولیت این بازداشتگاه [کهریزک] را در حوادث پس از انتخابات بر عهده داشته و این موضوع برای کمیته ویژه مجلس ثابت شده است."

آیا مردم مبارز کشورمان، با تداوم مقاومت و مبارزه شان، گرگ ها را وادار نموده اند که برای نجات خویش از خشم احتمالی مردم در آینده، کسانی را مابین خویش قربانی نمایند؟

البته توجه به جنبه های دیگری از حوادث اخیر، نشان میدهد که هر چه بیشتر نقش رهبر نظام در سرکوب های اخیر آشکار تر میشود، بعوض منکوب شدن مردم، آتش خشم فروخته سه دهه گذشته مردم، شعله ور تر میشود و جستجوی راه حل هانی که، بنیاد قدر قدرتی رهبر نظام را میتوان بر باد دهد، بیشتر مورد توجه بخش هانی از رژیم قرار میگیرد.

بنابر گزارشی که توسط بی بی سی، مخابره شد، مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی در ایران در نامه به رئیس مجلس خبرگان (هاشمی رفسنجانی) خواستار "بررسی های قانونی وفق اصل ۱۱۱ قانون اساسی" شده است که به موضوع عزل رهبری اختصاص دارد. این درخواست به واقع بطور تلویحی موضوع برکناری علی خامنه ای (ولی فقیه کنونی) را مطرح نموده است.

واقعیت این است که مردم با سپر کردن میر حسین موسوی و مهدی کروبی، به واقع بگونه ای بی سابقه (پس از دوران مبارزه در آخرین ماههای نظام سلطنتی در ۱۳۵۷) پای میدان مبارزه بر علیه نظام ولایت فقیه نهاده اند. مردم نه تنها از جبرایت علی خامنه ای به تنگ آمده اند، بلکه در صورت امکان، خواهان پایان دادن به حیات این نظام جهل و جنون هستند.

مردم به انواع و اقسام شیوه های ممکن نشان داده اند که پس از آنکه فریب سخنوری ها و وعده های پوچ روح الله خمینی را خوردند و بهای سنگین آنرا چه قبل از جنگ، چه در دوران جنگ ایران و عراق، چه پس از آن، با پوست و گوشت و استخوان خویش پرداختند و فقیه نهاده برای دست یابی به جامعه ای آباد، آزاد و دموکراتیک را از دست دادند، اکنون مایل هستند که حق تعیین سرنوشتشان را، خود بدست بگیرند.

دل بستن به وعده های پوچ این نظام، رفتن بدنبال سراب و از دست دادن فرصت های دیگری است. برای از کار انداختن ماشین اختناق و سرکوب رژیم، برای جلوگیری از هرز رفتن و غارت نیروی کار و ثروت های جامعه، اولین گام، رهسپار کردن این رژیم به گورستان تاریخ است.

تجربه دو ماهه گذشته نشان داده است که هزینه تظاهرات خیابانی در حاکمیت نظام ولایت فقیه بسیار سنگین شده است. میبایست برای تقلیل هزینه و بالا بردن کارایی مقابله با سرکوب رژیم، اعتصاب کارگران و دیگر زحمتکشانشان کشور، با متوقف نمودن چرخ های تولید، صاحبان زر و زور را وادار به تسلیم نماید. میبایست با نافرمانی مدنی، زیر پای رژیم را خالی و کشور را برای سرکوبگران، حکومت ناپذیر نمود.

کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، معلمان، ملیتهای ساکن ایران و ... قادرند جویبارهای مبارزاتیشان را هماهنگ کرده و در پشتیبانی از مبارزات یکدیگر، از این جویبارها، رودهای خروشان پدید آورند که عاقبت بتواند نه تنها رژیم جمهوری اسلامی ایران را سرنگون نماید، بلکه بتواند در مسیر پیشرفت های خویش حکومت اکثریت عظیم برای تأمین منافع اکثریت عظیم را پایه ریزی نماید. به امید آنروز.

گسترده تر باد مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم ایران
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

۳۰ مرداد ۱۳۸۸

غالب حسینی، فعال کارگری آزاد شد

روز پنجشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۸۸، غالب حسینی از فعالین کارگری بعد از شش ماه حبس از زندان مرکزی شهر سنندج آزاد شد.



غالب حسینی در جریان برگزاری روز جهانی کارگر که در سال ۱۳۸۷ در سنندج برگزار شد همراه با شیوا خیر آبادی، عبدالله خانی و سوسن رازانی دستگیر و به شش ماه حبس تعزیری و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد.

غالب حسینی در مورخه سوم اسفند ماه ۱۳۸۷ به دادگاه سنندج احضار شد و طی حکمی از پیش تعیین شده، شش ماه حکم تعزیری و ۵۰ ضربه شلاق به وی ابلاغ و در همان روز حکم ۵۰ ضربه شلاق در دادگاه سنندج به اجرا گذاشته و نامبرده به زندان مرکزی سنندج جهت اجرای شش ماه حکم تعزیری انتقال داده شد.

اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری همراه با دیگران کارگران و فعالین کارگری در ساعت ۱۰ و ۴۰ دقیقه صبح امروز ۲۹ مرداد ۸۸ در میدان فیض آباد سنندج بالاتر از زندان مرکزی سنندج تجمع کرده و با شور و هیجان وصف ناپذیری به استقبال از وی پرداختند.



تجمع کنندگان با ریختن گل و شیرینی و انداختن حلقه گل به گردن غالب حسینی و آزاد کردن ۴ عدد کبوتر که به پای آنان پارچه قرمز رنگ، بسته شده بود و با کف زدن ممتد و در دست گرفتن پلاکارد های کمیته هماهنگی، از وی با شور و اشتیاق استقبال کردند و باز دیگر نشان دادند که زندان و صدور احکام شنیع شلاق نمی تواند در عزم و اراده طبقاتی کارگران خلی ایجاد کنند.

سپس شرکت کنندگان با راه اندازی کاروان شادی، مسیرهای میدان فیض آباد - کمربندی ۲۵ شهریور - میدان لشکر - چهار راه حاجی آباد - میدان ظفریه را با بوق زدن و بر افراشتن پلاکارد های کمیته هماهنگی و پارچه های قرمز بر روی ماشین ها طی کردند. ما اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، آزادی غالب حسینی این فعال کارگری را به خانواده نامبرده و تمامی کارگران ایران تبریک گفته و قویا خواستار آزادی دیگر کارگران و فعالین کارگری در بند می باشیم.

اجساد جانباختگان گمنام جنبش اخیر اعتراضی را در گورهای بی نشان بهشت زهرا دفن کرده اند.

*در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه جنازه هایی بدون نام و مشخصات و تحت تدابیر شدید امنیتی، به این قبرستان آورده شده و با صدور اجباری جواز دفن برای آنها در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده است.

روشنگری: جنایات وحشتناک دولت کودتا پایانی ندارد و هر روز که می گذرد خیرهای تکان دهنده تری در مورد جنایات رژیم انتشار می یابد. هنوز مرکب نامه کروی که در آن وی به تجاوز جنسی به دختران و پسران بازداشت شده معترض به کودتای انتخاباتی اعتراف کرد، خشک نشده است که اکنون خبر میخکوب کننده جدیدی انتشار می یابد که نشان می دهد، دفن مخفیانه اجساد قربانیان اعدام و شکنجه در رژیم اسلامی فقط مربوط به موج قربانیان قتل عام های سال ۶۷ در خاوران نبوده است، همین جنایت در مورد گروهی از جانباختگان گمنام صورت گرفته است. سایت نوروز گزارشی در این زمینه منتشر کرده است که به شرح زیر است:

نوروز: یکی از پرسنل زحمت کش بهشت زهرا تهران به خبرنگار نوروز گفت: "در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه جنازه هایی بدون نام و مشخصات و تحت تدابیر شدید امنیتی، به این قبرستان آورده شده و با صدور اجباری جواز دفن برای آنها در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده است.

با پیگیریهای خبرنگار نوروز از بهشت زهرا تهران، روز بیست و یکم تیرماه از بین جوازهای دفن صادر شده در آن قبرستان، ۲۸ جواز بدون ذکر نام و نام خانوادگی صادر شده و همگی در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده اند. ۲۴ تیرماه نیز ۱۶ جواز دفن با شرایط فوق صادر شده است.

گفتنی است سایت نوروز در تاریخ ۲۴ تیرماه نیز به نقل از خانواده یکی از شهدای حوادث اخیر، از وجود ده ها جنازه در سردخانه ای در جنوب غربی تهران خبر داده بود، که با تحویل جنازه های منجمد به خانواده ها در روزهای بعدی این خبر تا حدودی مورد تایید قرار گرفت.

لازم به ذکر است، اجساد در سردخانه های پزشکی منجمد نمی شود اما به دلیل اینکه این جنازه های در سردخانه های صنعتی نگهداری شده بودند، اجساد منجمد شده و به فرم خود را از دست داده بودند. به نظر می رسد پس از دیده شدن جنازه های شهدا در سردخانه های صنعتی و وحشت از انتشار اخبار آن توسط خانواده ها، جنازه ها بدون شناسایی به بهشت زهرا برده شده و به خاک سپرده شده اند.

پی گیری خبرنگار سایت نوروز از مسنولین بهشت زهرا در روزهای اخیر بی نتیجه بوده است و هیچکدام از آنها حاضر به پاسخگویی در مورد این اجساد نبوده اند. با اینحال با همکاری برخی از پرسنل آن سازمان با خبرنگار نوروز، شماره جواز دفن شهدایی که بدون نام در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده اند در اختیار سایت نوروز قرار گرفته است که در صورت لزوم منتشر خواهد شد."

۳۱ مرداد ۱۳۸۸

.....

بقیه: **بیماران جنسی در مقام "قضاوت"**

و ضابطین "عدالت"

خدا و امام زمان می داند و حکم خود را حکم الهی جا می زند و از این طریق به فریب مسلمانان جهان مشغول است. باید با گسترش این افشاگری پرده قداستی که بر دور استبداد دینی اش کشیده است را از هم درید. باید به مردم جهان و بویژه به مسلمانان جهان و خاورمیانه و آسیای میانه چهره واقعی حکومت اسلامی را نشان داد.

۲۶ مرداد ۱۳۸۷ - ۱۷ اگوست ۲۰۰۹

.....

* دیدگاه *

جنبش زنان ایران

پس از حوادث خرداد ۱۳۸۸

گفتگوی گلبرگ باشی با زیلا ایزنشتاین-۲۸ مرداد ۱۳۸۸



مدرسه فمینیستی: اکنون دنیا شاهد حضور بی سابقه زنان ایرانی در مبارزات دمکراتیک ملت - قبل و بعد از انتخابات رئیس جمهوری ۲۲ خرداد - است. در خرداد ماه ۱۳۸۸، میلیون ها زن چه طرفدار میرحسین موسوی و چه طرفداران محمود احمدی نژاد برای راهپیمایی به خیابانها سرازیر شدند. زنجیره انسانی برای حمایت از نامزد لیبرال تر انتخابات (میر حسین موسوی) که در امتداد بسیاری از خیابان های اصلی تهران گسترده می شد، متشکل از صدها هزار زن بود. گزارش شاهدان عینی حاکی از شجاعت های شگفت آور زنان، پیر و جوان، متدین و غیر مذهبی است که روزها و شب ها در خیابان ها پایکوبی کردند، گریه سردادند، فریاد زدند و حماسه آفریدند. اما دلیل این حضور گسترده زنان ایرانی به راستی چه بود؟

به عنوان یک دانشجوی رشته جنبش های اجتماعی و مسايل زنان ایران، معتقدم که این حضور کم سابقه و تاثیرگذار به این دلیل است که زنان هزینه های گزافی برای زندگی کردن در یک حکومت مذهبی مردسالار (و پیش از آن در یک سلطنت استبدادی) پرداخته اند. دولت به راحتی، برابری حقوق زنان با مردان در قانون اساسی و در قوانین مذهبی نادیده گرفته و حتی حقوق ابتدایی زنان را زیر پا گذاشته است، در حالی که هم اقدامات زن ستیزانه ای را در قوانین خانواده و قانون مجازات کیفری تصویب و به مورد اجرا گذاشته است. در راهپیمایی های پس از انتخابات، خیل عظیم زنان را در حرکت های شجاعانه، نمادین و مسالمت جویانه دیدیم. هم چنین می شنویم که اکنون پس از سرکوب خشن اعتراض های مسالمت آمیز، غم و اندوه عمیقی فراگیر شده است. این غم و اندوه به خصوص در چهره صاف یا پر چین و چروک زنان بازتاب دارد زیرا آنان بیش از هر کس دیگری در چهار سال رئیس جمهوری مجدد احمدی نژاد بازنده خواهند بود.

به گمان من وقایع پیرامون انتخابات خرداد ۱۳۸۸ در ایران، فصلی جدید را در جنبش حقوق زنان در ایران گشوده است. باور دارم که حضور پر رنگ و گسترده زنان در فرآیند مبارزات دمکراسی خواهی ایرانیان، همان گونه که تاکنون دیده ایم، نشان دهنده پیشتازی گفتمان ها و سازمان های حقوق زنان است. هم چنین معتقدم که لازم است همه ما بار دیگر قالب های از پیش اندیشیده و پیش فرض های مان پیرامون جنبش حقوق زنان در ایران را مورد بازنگری قرار دهیم. برای این کار شاید لازم است که دلایل حضور جنبش حقوق زنان را به شکلی مقایسه ای و با دیدگاهی جهانی تر پیوند زیم، دیدگاهی که بتوان جنبش ها و مبارزات را به دور از مفاهیم دوگانه انگارانه: سکولار / مذهبی، داخلی/ خارجی و یا موج اول / موج دوم، مورد بررسی قرار داد.

بدین منظور به سراغ زیلا ایزنشتاین، نظریه پرداز پیشرو فمینیست رفتیم. ایزنشتاین استاد علوم سیاسی در Ithaca College در نیویورک است. در میان آثار متعدد پژوهشی این استاد دانشگاه که غالباً در زمینه ضد جنگ، ضد نژاد پرستی و ضد امپریالیستی است می توان به کتاب «علیه امپراطوری: فمینیسم، نژادپرستی و غرب» اشاره کرد. فعالیت های فکری و فمینیستی ایزنشتاین مرا واداشت که به سراغش بروم زیرا می خواستم بدانم که چه گونه فعالیت و دیدگاه تطبیقی او می تواند به زنان ایران در شکل گیری یک واکنش فمینیستی تحول گرا، منتقدانه و پیشرو نسبت به شرایط کنونی در ایران، کمک کند. چرا که عمیقاً باور دارم

جنبش حقوق زنان در ایران آموزه های بسیاری برای سایر زنان دنیا دارد گلبرگ باشی.

گلبرگ باشی: می دانم که شما وقایع ایران را چه در بحبوحه انتخابات خرداد ۱۳۸۸ و چه پس از آن دنبال کرده اید. اولین بار با دیدن حضور این همه زن در تظاهرات و راهپیمایی ها، به شما چه احساسی دست داد؟ زیلا ایزنشتاین: به لحاظ عاطفی خیلی سریع ارتباط برقرار کردم. نوعی احساس پشتیبانی و هیجان داشتم. خیلی دلم می خواست که در ایران و در میان شان باشم. با خود فکر می کردم که این همه زن، چه پیر و چه جوان، به چه می اندیشند و چه احساسی دارند. امیدوار بودم که حضور گسترده شان در اعتراض های مسالمت آمیز باعث شادابی و پر انرژی بودنشان شود، تا باعث ترس شان. امیدوار بودم که آنها و دیگر تظاهرکنندگان امنیت داشته باشند. امیدوار بودم که درخواست شان برای بازشماری مجدد آراء انتخابات، موفق شود. همچنین می خواستم بیشتر درباره زناتی که به خیابان سرازیر شده بودند، بدانم، مثلاً: درباره باورهای متفاوت آنها پیرامون رژیم کنونی احمدی نژاد، یا در باره دلایل و چگونگی حمایتی که از میرحسین موسوی می کردند به خصوص درباره آن نمادی که همسر وی، زهرا رهنورد، برای آنها داشت. در ضمن بسیار مردد هم بودم و نگران از این که ممکن است رسانه های مهم و اصلی جهان این داستانشان را به درستی بازتاب ندهند. تقریباً تمام دوستانم و کسانی که می شناختم از حضور گسترده زنان ایران در صفوف میلیونی تظاهرکنندگان شگفت زده بودند. گرچه احساس سر افزایی برای این حضور گسترده بیش از تعجب بود، صرف نظر از فهم دلایل حضور آنها.

شاید باید بگویم که من در حال حاضر بیش از یک دهه است به فمینیسم ایرانی و مبارزات جنبش زنان در این کشور به طور خاص علاقه مند شده ام. راستش قصد داشتم که اردیبهشت ماه گذشته به ایران بروم. چندین فمینیست ایرانی در اینجا، ایالت متحده آمریکا، به من در پیدا کردن زنان فعال و فمینیست در ایران کمک کردند، و من برای شرکت در کنفرانس بین المللی حقوق بشر با عنوان «صلح، حقوق بشر و مذهب» که قرار بود توسط «مرکز مطالعات حقوق بشر در دانشگاه مفید کم» برگزار شود، درخواست کردم. واقعا امیدوار بودم که مقاله ام با عنوان «جنگ وحشت در حقوق زنان/بشر» برای کنفرانس برگزیده شود. اما متأسفانه مورد قبول واقع نشد در نتیجه، سفرم هم منتفی شد. البته اگر علاقه مند باشید، می توانم یک نسخه از مقاله ام را برایتان بفرستم.

گلبرگ باشی: گمان می کنم که افراد بسیاری علاقه مند هستند که مقاله ای را که شما قصد داشتید در ایران ارائه بدهید بخوانند. حالا با توجه به آنچه که شما تا کنون دیده و خوانده اید، می توانم از شما بپرسم که چه چیز جدید یا متفاوتی در حضور گسترده زنان در جریان انتخابات خرداد ۱۳۸۸ و حوادث پس از آن وجود دارد؟ چه چیزهای متشابه و در عین حال، چه چیزهای متفاوتی در این جریانها می بینید؟

زیلا ایزنشتاین: ابتدا باید بگویم که من یاد گرفته ام که همواره وقتی صحبت از فعالیت زنان و فمینیسم است بلافاصله از شباهت ها و تفاوت ها به طور هم زمان بپرسم. همیشه سعی می کنم در دیدن هر چیزی، به سادگی چیزهای دیگر" محتاط باشم. همیشه چیز جدیدی برای دیدن و فهمیدن و یادگرفتن وجود دارد. من فعالانه سعی می کنم که در مشاهداتم و سواست به خرج دهم و بسیار دقیق باشم. شاید این حساسیت و دقت سبب شده که بپذیرم که من از دید یک مشاهده گر غربی و با قبول اقداماتی که می پندارم فمینیستی باشم، واقعا به تحقیق و بینش و بررسی بیشتری احتیاج دارم.

به عبارت دیگر، وقتی که حضور شگفتی آور زنان ایرانی را در تظاهرات خیابانی دیدم، با خود فکر کردم که برخی از این زنان خود را فمینیست نمی نامند بلکه به عنوان زناتی که برای دمکراسی می جنگند یا مسلمانان ضد امپریالیست، یا زنان ضد پدر سالاری اسلامی، یا کنشگران کمپین های "یک میلیون امضا" یا "ضد سنگسار" وصف می کنند. بنابر این من نیز به سهم خود، هم شگفت زده بودم و هم عمیقاً تحت تاثیر قرار گرفتم. تا حدودی این تظاهرات من را به یاد «جنبش حقوق مدنی آمریکا» می اندازد که در زمان کودکی ام در جریان بود. تا حدودی هم خاطره ای «جنبش ضد جنگ» را برابم تداعی می کند که در آن به عنوان یک زن جوان آمریکایی برای توقف جنگ علیه ویتنام شرکت داشتم. اما نکته ای که می توانم آن را برجسته کنم این که در هیچ یک از این جنبش های سیاسی، زن بودن و مرد سالاری به عنوان مشکلی که باید حل شود، وجود نداشت. هویت سیاسی من به عنوان یک زن یا یک فمینیست در واقع زیرمجموعه مبارزات دیگر بود. ولی در اعتراض های عمومی هفته های اخیر در ایران، زنان مرکز مبارزات به نفع دمکراسی بوده اند، با این حال زن ستیزی و پدر سالاری اگرچه بدون عنوان خاص و کم فهمیده

شده، هم چنان یک مشکل عمیق اجتماعی است. مثلا از «فمینیسم» به طور مشخص نام برده نمی شود، در حالی که بر فعالیت زنان ارج گذارده می شود. بسیار جالب و مهم است که ببینیم به این که چگونه فعالیت زنان را با فمینیسم رادیکال بنیادین غنا ببخشیم. البته اینکه چنین مسئله ای در ایران چگونه پیش برود، هنوز به کندوکاو و پژوهش احتیاج دارد. زنان در سراسر دنیا، چه در تاریخ و چه در زمان معاصر، در الجزیره، مصر، هند، غنا، ویتنام، عراق، کویت و همچنین در آمریکا و اروپا در خیابانها دست به اعتراض زده اند. آنها برای استقرار حقوق بشر، علیه جنگ های خانمان سوز، و نیز برای مراقبت از محیط زیست در همه ممالک دنیا تظاهرات کرده اند. به نظر می رسد آنچه در این لحظه در جهان مهم است، چگونگی دیدن و نشان دادن این مبارزات است. اگرچه زنان در انقلاب ۱۳۵۷ «وسيله» بودند و در نظر افکار عمومی به عنوان یک فاعل مستقل اجتماعی به شمار نمی آمدند اما طی ۳۰ سال که از انقلاب می گذرد دیدگاه عمومی نسبت به زنان واقعا تغییر کرده است. در نتیجه، حضور زنان نمی تواند انکار شود. خاموش کردن فعالیت زنان به آسانی گذشته نیست. با این حال، این فعالیت ها فاقد تنوری منسجم است. مثلا هنوز از نظر سیاسی آن چنان که باید دارای دموکراسی معنا دار باشد به رسمیت شناخته نشده است. مثلا برای من تنوری ساختن به این معنا است که یک نفر به یک جنسیت به طور جامع فکر کند که باید زنان را به صورتی که دیده می شوند یا دیده نمی شوند غیر عادی و غیر طبیعی جلوه دهد.

گلبرگ باشی: با توجه به این که آنان در کشوری زندگی می کنند که حقوق مدنی زنان را به طور عمومی محدود می کنند، آیا شما از حضور این همه زن و ادعای آنان در فضای عمومی شگفت زده نشدید؟

زیلا آیزنشتاین: با توجه به آنچه در بالا گفته ام، خیر. چون فکر می کنم که چنین واکنشی کاملا منطقی و تا حدود زیادی مورد انتظار هم بود زیرا زنان ایران در سه دهه پیش و در شورش ها علیه محمد رضا شاه نقش کلیدی داشتند. همین طور در به ثمر رساندن انقلاب ۷۹، اگر چه به دلیل خیابانی که به حقوق بشر، خصوصا به حقوق زنان شد آنها از انقلاب ناامید شدند. حتما می دانید که انقلاب ها در طول تاریخ، به خاطره خیانت به زنان، اشتها دارند.

من فکر می کنم که زنان چه در حوزه های خصوصی و چه در عرصه های عمومی مثل بازار و کسب و کار و تحصیلات، واقعا قدرتمند تر شده اند. در عین حال، محدودیت های بیشتری علیه دستاوردهای آنان ایجاد کرده اند. ماهیت سیاست های محدود کننده و فشار بر زنان در زمان آقای احمدی نژاد به طور دقیق به دلیل تهدید بالقوه زنان نسبت به تفسیرهای زن ستیزانه او از اسلام است. اگر زنان واقعا قدرتی نداشتند احتیاجی به این همه فشارهای قانونی و دولتی نبود که آنها را کنترل و سرکوب کنند. زنان نه فقط در ایران بلکه در همه نقاط دنیا در حرکت و تکاپو هستند و جهان را تکان می دهند. آنان سه برابر در روز کار خانگی، مصرفی و کارگری می کنند و حقوق کارگری می گیرند. در واقع این قدرت حقیقی و عینیت یافته زنان ایرانی بود که در هفته های گذشته در کف خیابانها شکوفا شد.

گلبرگ باشی: همان طور که می دانید بسیاری از فعالان حقوق زن در آمریکای شمالی و اروپای غربی به درستی نمی دانند که زنان ایرانی مدت زیادی است که برای کسب حقوق و منزلت اجتماعی خود فعال هستند. به نظر شما چگونه می توانیم این مانع نظری و فرهنگی را از سر راه برداریم؟ چه گونه می توانیم از حضور انبوه و مشارکت قابل مشاهده زنان به طور موثر و پایدار در موقعیت نسبی، فرهنگی و جهانی استفاده کنیم؟

زیلا آیزنشتاین: این جدایی و غفلت و نادیده انگاری که شما درباره آن می پرسید بخشی از یک «خودمحوربینی» بزرگ تر است که متأسفانه غرب تصور می کند که دموکراسی غربی، پیشرفته ترین و معتبرترین نوع دموکراسی در جهان است. این موضع غیرواقعی و یکسو نگر در نهایت باعث می شود که ذهنیت متکبرانانه ای امپریالیستی نتواند به سایر جنبش های دموکراتیک به عنوان منبع الهام بنگرد، منبعی که «ما» به عنوان «غرب» می توانیم از آن درس بگیریم. البته باید این نکته را هم روشن کنم که اگرچه من واژه «غرب» را به کار می برم اما برای تحلیل روندهای فرهنگی و اجتماعی جهان، این واژه، کاربرد و مصرف چندان بی نفعی ندارد زیرا «غرب» خیلی به «غیر غرب» بدیهکار است. در نتیجه برای فهم عمیق تر روندهای فرهنگی، نباید آنها را دو شعبه کرد.

این تکبر و جهل سبب می شود بسیاری از مردم در غرب تصور کنند که فمینیسم پدیده ای غربی است، به جای آنکه تصور کنند که انواع مختلف فمینیسم وجود دارد. ببینید، من از «نسبیت فرهنگی» که اجازه قضاوت و

انتقاد نمی دهد، صحبت نمی کنم بلکه از «تنوع فرهنگی» صحبت می کنم که به طور بنیادی غنی است. من در باره بسیاری از این نگرانی ها و مسائل در «علیه امپراطوری و دام جنسیتی» صحبت کردم. در همان جا ایده راهنمایی های «polyversal» را نشان داده ام، در برابر ایده راهنمای «universal» «poly» به معنی تنوع و تکثر است «versal».

«به میان می آید و کل را به هم وصل می کند. مقصود من یک کلیتی است که تفاوت ها را تشخیص می دهد، به جای وحدت به معنی یکی بودن و یکدست شدن.»

گلبرگ باشی: بعد از این مبارزات و با توجه به قول های به تعویق انداخته شده به زنان، و شماری از رخدادهای مشابه، چگونه می توانیم حالت جدید تری از فعالیت را تعریف و توسعه بدهیم؟

زیلا آیزنشتاین: من گمان نمی کنم که به اندازه خود فعالان زن و فمینیست های گوناگون در ایران در رابطه با چهارچوب های مبارزاتی آنان بدانم. اما اگر از بیرون بخواهیم به این قضیه نگاه کنیم (اگرچه در شرایط کنونی جهان هیچ چیز خارجی وجود ندارد)، فکر می کنم که خیلی مهم است که وضعیت متفاوت زنانی را که تظاهرات می کنند و به یکدیگر می پیوندند تا صحبت کنند و احتیاجات خود را به عنوان زن بیان کنند، بفهمیم. نگرانی های بسیاری وجود دارد: اعتبار واقعی انتخابات، موقعیت حقوقی و حقوق رای دهندگان، حقوق مدنی همگانی، حقوق زنان در جمهوری اسلامی، حقوق بنیادی ضد مرد سالاری زنان، و غیره ... من واقعا امیدوارم که مطالبات حقوق خاص برای زنان در جهت به راه اندازی یک دستور کار برای کسب حقوق مدنی مورد استفاده قرار بگیرد. این سبب پیشینه سازی موضع سیاسی و حضور زنان در خیابانها با توجه به اینکه تعداد بی تناسب و غیر متجانسی از زنان در خیابانها از خود و دیگران دفاع می کنند هم می شود. من زنان را به عنوان جامع ترین پایگاه برای بسیج کردن یک سیاست جامع و بنیادین دموکراتیک می بینم.

گلبرگ باشی: آیا شما فکر می کنید که ما باید تعریف های قبلی مان از فمینیسم و فعالیت حقوق زنان را با دیدن آنچه در خیابان های ایران اتفاق افتاد، بازنگری کنیم؟ اگر بله، در چه جهتی؟ یعنی چگونه می توانیم مطمئن باشیم که مسئله ایرانیان صرفا به مطالعه علمی و آکادمیک مردم شناسان تنزل پیدا نکند، بلکه به عکس، تحلیل گران غربی اعتبار تحلیل های قبلی خود را زیر سوال ببرند. ببینید نگرانی من بسیار واضح است: به زودی ما نشریات و مطبوعات دانشگاهی زیادی را خواهیم داشت که مردم شناسان می خواهند مبارزات مردمی ما را به وسیله ای برای ارضاء کنجکاو های خود تقلیل دهند.

زیلا آیزنشتاین: فهم فمینیسم هم مانند فهمیدن قدرت و چگونگی به وجود آمدن آن همواره احتیاج به بازنگری و دوباره تعریف کردن دارد. این ها همه در ارتباط با هم هستند. وقتی قدرت در جهان عوض می شود، فمینیسم هم عوض می شود که نشان دهنده صورت های متغییر قدرت و امتیاز است. فمینیسم هم مانند بسیاری از زبانهای سیاسی همواره احتیاج به اختراع مجدد دارد. تاریخ جدید می تواند فرمول های جدید بیافریند. من همچنان به عنوان «فمینیست ضد نژاد پرستی» ادامه می دهم برای اینکه فمینیسم به عنوان یک هویت مشخص و قطعی از مبارزه سیاسی زنان است. راستش من هنوز نتوانسته ام برای آن یک جایگزین مناسب پیدا کنم.

برخی مواقع من پرسش «کنجکاو های اتنوگرافیک» را مورد خطاب قرار داده ام. فرهنگستان ها غالبا تنها دیالوگ های قالبی و روایان پر قدرت و قانونی را در بر می گیرند. به این ترتیب، اتنوگرافی های حیرت آور قسمتی از یک تصویر بزرگتر سیاسی هستند و زمانی تغییر می کنند که قدرت تغییر کند. و اما قدرت، به خصوص قدرت پدر سالاری در حال تغییر است. نمایش جهانی تظاهرات و راهپیمایی ها در ایران نشان دهنده آشفتگی و پیچیدگی سیاست در همه جا است. اعتراض های میلیونی مردم پس از اعلام نتایج انتخابات نشان داد که ایران خیلی بیشتر دارای دموکراسی هست تا ایالات متحده آمریکا. وقتی مردم ایران پنداشتند که در انتخابات تقلب شده به خیابانها ریختند. اما هنگامی که دادگاه عالی آمریکا به اشتباه جورج بوش را بر خلاف رای اکثریت به عنوان رئیس جمهور بعدی اعلام کرد، مردم در سکوت قبول کردند. پس از آن آمریکا و سایر دنیا هزینه سنگینی را به خاطر یک دهه دموکراسی فاشیستی بوش و دیک چینی پرداخت کردند.

گلبرگ باشی: امروز پس از رخدادهای و تحولاتی که در ایران دیدیم، آیا فکر می کنید که شکاف همیشگی میان فمینیسم مذهبی و فمینیسم سکولار همچنان پایدار خواهد ماند؟

زیلا آیزنشتاین: بله و خیر. شکاف و تقسیم مذهب و سکولاریسم در ذهن تعداد زیادی از زنان در سطح دنیا وجود دارد و در ذهن برخی وجود ندارد. تعداد بسیاری از زنان مسلمان، عمیقا مذهبی هستند و در عین حال به شدت به حقوق زنان و آزادیهای جنسیتی و برابری قانونی اعتقاد دارند. همچنین زنان سکولاری هستند که به هیچ وجه فمینیست نیستند. مجرم اصلی اینجا تنفر از زن و امتیاز دادن به مرد سالاری است. در واقع مسئله انجاست که باید روی مسئله شرافت زنان و امکان انسانیت آنها ایستادگی کنیم و اجازه

محمد ملکی، رئیس پیشین دانشگاه تهران، دستگیر شد

محمد ملکی پیش از انتخابات ریاست جمهوری در نوشته ای اعلام کرده بود به دلیل سوابق کاندیداها و ساختار سیاسی ایران، در انتخابات شرکت نخواهد کرد.

محمد ملکی، اولین رئیس دانشگاه تهران بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷، که با انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشگاه ها، از این سمت برکنار شد، روز شنبه ۲۲ آگوست - ۳۱ مرداد ۱۳۸۸ در منزلش دستگیر شد.

قدسی میرمعز، همسر محمد ملکی، به بی بی سی فارسی گفت پنج مامور که خود را "ماموران اطلاعات" معرفی کرده و گفته اند از قاضی حداد، معاون دادستان تهران حکم دارند، ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه صبح شنبه ۳۱ مرداد به خانه آقای ملکی رفتند. ابتدا خانم قدسی میر معز به آنان میگوید اجازه ندارد که بخانه وارد شوند. قدسی میگوید: به آنها گفته ام که شما به خیلی از خانه ها رفته اید، تریاک گذاشته اید، اسلحه گذاشته اید و.... اینجا میخواهید چه بگذارید؟ عاقبت مامورین بخانه وارد میشوند و بعد از دو ساعت تفتیش منزل و سوال و جواب از آقای ملکی ۷۶ ساله را که عملا در منزلش بستری بوده است با خود برده اند.

هارد رایانه، ۸۵ جلد کتاب و مقادیری از دستنوشته های آقای ملکی را با خود برده اند. یکی از مامورین در پاسخ به خانم میرمعز میگوید؛ ما همه این کتابها را خمیر میکنیم.

هنوز هیچ مقام رسمی درباره بازداشت آقای ملکی اظهارنظری نکرده و دلیل دستگیری او نیز مشخص نیست. به گفته خانم میرمعز ماموران به او گفته اند دلیل دستگیری محمد ملکی، ارتباط با مجاهدین است. اتهامی که به گفته خانم میرمعز کاملا بی اساس است. بگفته خانم میرمعز، دکتر محمد ملکی از هر کس که مورد ظلم واقع میشود، دفاع میکند.

خانم میرمعز میگوید که هنگامی که دکتر ملکی را میبرده اند به او گفته است که؛ اگر خواستند شما را به تلویزیون ببرند، برو... مصاحبه بکن و هر چه اینها خواستند، اعتراف کن. اگر پرسیدند که جاسوسی، بگو آری، جاسوس هستم. گفتند با منافقین هستی، بگو آری هستم. هرچه خواستند، بگو.

ماموران امنیتی رژیم میگویند که دکتر ملکی را نزد حداد خواهند برد. خانم میرمعز، گفته است که آقای ملکی مبتلا به سرطان پستان است و علاوه بر آن، از بیماری دیابت و ناراحتی های قلبی رنج میبرد. بنابراین آخرین اطلاعات رسیده دکتر محمد ملکی را به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل کرده اند. اتهام او تحریک و اقدام علیه امنیت ملی در حوادث پس از انتخابات اخیر است.

بقیه: ولایت وارفته فقیه، و بحران اسلامیت آن

حتی رژیم هایی مثل کره و برمه هم با استفاده از یک تعادل سیاسی بر قدرت مانده اند. یکی از فرماندهان سپاه گفته بود در سرکوب اخیر از ۳۰ درصد نیروی سپاه استفاده شده بود. دیدیم همینقدر توحش چه ضربات مهلکی بر رژیم وارد کرده است. تاسف نیروهای سرکوبگر از افشاگری ها، فقط بی آبرویی نیست، بلکه عمدتاً این است که چطور باید در ادامه از صد در صد این ماشین جهنمی استفاده کند که خودش از هم نپاشد.

مشکل رژیم نظامی نیست، سیاسی است. رژیم یک ماشین جهنمی نظامی را در اختیار دارد که طی سی سال برای سرکوب مردم ساخته شده است، اما ابزار سیاسی را از دست داده است. مردم ابزار نظامی ندارند و سی سال سرکوب رژیم را تحمل کرده اند، اما همه برگ های سیاسی در دست آنهاست و از نظر سیاسی رژیم را فلج کرده و در موضع برتر قرار گرفته اند.

حالا هرچه رژیم از ماشین سرکوب گسترده تر استفاده کند، بیشتر خود را منزوی و رسوا میکند و تعادل بیشتر از پیش به نفع مردم تغییر خواهد کرد. و مردم هرچه هوشمندانه تر از برگ های سیاسی خود استفاده کنند، ماشین سرکوب بیشتر از آپیش کارایی خود را از دست خواهد داد. کلمه کلیدی در این میان مطالبات است. اگر افشار هرچه وسیع تری از مردم با هویت خود و مطالبات خود به میدان بیایند، اتوخت تیمسارها مجبور خواهند شد مقام وارفته و کمر شکسته ولایت را رها کنند و واقعا "به امام زمان پناه ببرند."

ندیم که فقط بر روی یک بعد مسئله تمرکز شود، چه مذهبی و چه غیره. اگرچه در فرآیند مبارزه برای قانون های سکولار اتفاق های خوب و مثبتی رخ داده اما تاریخ سکولاریسم هم بی دردسر نبوده است. برای نمونه دولت سکولار بوش هزاران عراقی بیگناه را کشت، در حالی که معتقد بود که خدا آمریکا را پر برکت می کند. بگذارید این مطلب را روشن کنم که من با بی اعتقادی به دین بزرگ شده ام، و همچنان هم بی اعتقاد هستم، ولی بسیاری از زنانی که من از آنها درباره فمینیسم بسیار آموخته ام، انسانهایی با اعتقاد هستند.

گلبرگ باشی: همان طور که می دانید، آقای حمید دباشی (محقق ایران و خاور میانه) بر نامگذاری نسبت به حرکت اعتراضی مردم ایران تحت عنوان جنبش حقوق مدنی و نه "پیشروی یک انقلاب دیگر" اصرار می ورزد. ایشان به طور ویژه، این جنبش را با جنبش حقوق مدنی آمریکا مقایسه می کند و «ندا اف سلطان» را در واقع توه "رزا پارک" می نامد. اگر آقای دباشی در این ارزیابی محق است و با توجه به درگیری عمیق ریشه دار خویش با جنبش حقوق مدنی آمریکا، چگونه می توان به طور ویژه مسأله حقوق زنان را در چهارچوب جنبش حقوق مدنی ایران تعریف کرد؟

ژیلا آیزنشتاین: من فکر می کنم که این یک حرکت سیاسی و استراتژیک عالی است برای روشن کردن این که تظاهرات ایرانیان بیشتر یک جنبش حقوق مدنی است تا یک انقلاب. با برقراری رابطه ها خصوصا در میان ناظران غربی، می توان تنا بیج بسیار خوبی به دست آورد. با این حال مهم است که روی این مسئله تمرکز کنیم که این جنبش هم بخش های مختلف و به خصوصی دارد. به این حقیقت که بسیاری از تظاهر کنندگان زن هستند باید از نظر سیاسی و تئوریک، توجه خاصی کرد.

همان گونه که گفته ام، من در زمان جنبش حقوق مدنی در آمریکا یک بچه بودم و از آنجایی که پدر و مادرم در آن به طور کامل شرکت داشتند، در آن حضور داشته ام. اما، آن یک مبارزه ضد نژاد پرستی بود و چون آشکارا مبارزه ای بر علیه نژاد پرستی بود، نام اش هم از همین مبارزه بر آمده بود. این جنبش موفق بود و اهمیت اش در جهت احقاق حقوق شهروندی برای سیاهان در آمریکا بود. ویژه بودن حقوق زنان هم باید در ایران به طور واضح نقش کلیدی در جنبش حقوق مدنی باشد. به طور خلاصه، حقوق زنان باید به عنوان هسته حقوق مدنی ساخته شود وگرنه به راحتی حقوق مدنی برای مردان خواهد بود. "رزا پارک" خود را به عنوان یک سپاه معرفی کرد، زنان ایرانی خود را در هویت چندوجهی خود تعریف خواهند کرد: زن، ایرانی، اسلامی، مسلمان، طبقه کارگر، طبقه متوسط و غیره و غیره. امیدوارم در این لحظه تاریخی، زنان ایرانی بتوانند به دنیا نشان دهند که چگونه می توان یک جامعه دمکراتیک و پایدار ساخت یعنی جامعه ای که به طور واحد و همبسته، ضد مردسالاری و نابرابری است.

گلبرگ باشی: شما یک فمینیست مبارز و قابل احترام برای زنان مختلف در سراسر جهان هستید، به عنوان حسن ختام گفتگوی مان، پیام شما برای خواهران ایرانی تان چیست؟

ژیلا آیزنشتاین: این را بدانید که دختران و زنان جهان طرفدار شما هستند. من منتظر پیام شما برای خودم و زنان و دخترانی هستم که در خارج از ایران از مبارزات انسانی و حقوق بشری شما الهام می گیرند. امیدوارم که بتوانید از تجارب مبارزات فمینیستی که قبلا داشته اید استفاده کنید و از معانی و تعریف های پیشین فراتر بروید و به تعریفی پر از صلح و خلاقیت زنانه در سراسر جهان برسید. امیدوارم که بتوانم به ایران بیایم و شما را ببینم. در این حال من همواره و هر روز به مبارزه شما فکر می کنم و یک بازوبند سبز به پشتیبانی از شما می پوشم و امیدوارم شما بتوانید راهی برای آفرینش اسلام دمکراتیک برای همه بیابید. گلبرگ نازنین از استقبال گرم تو و از این فرصتی که در اختیار گذاشتی واقعا ممنونم.

پانوشت ها: این مصاحبه در تاریخ ۱۳ تیر ۱۳۸۸ در نیویورک انجام گرفته توسط «تیم ترجمه کمپین کالیفرنیا» به فارسی برگردانده شده است:

<http://tehranbureau.com/iranian-feminism-june-2009/>

- ژیلایا. ر. آیزنشتاین (Zillah Eisenstein) نظریه پرداز سیاسی آمریکایی است که در کتاب «مردسالاری سرمایه دارانه و مسئله فمینیسم سوسیالیستی (1979)» برای توضیح رابطه مردسالاری با سرمایه داری از استعاره ازدواج استفاده می کند. آیزنشتاین در کتاب «آینده رادیکال فمینیسم لیبرال» (۱۹۸۱) نشان می دهد که چگونه فمینیسم از نظریه لیبرالی زاده شد ولی اکنون می کوشد با حمایت از نظریه و عمل رادیکال، و نه اصلاحات قانونی صرف، از لیبرالیسم فراتر رود. «فرهنگ نظریه های فمینیستی، ۱۳۸۲، نشر توسعه). اما به رغم این، آیزنشتاین معتقد است که فمینیسم لیبرال نیرویی رادیکال کننده تلقی می شود حتا اگر فقط به این دلیل باشد که متشاه مطالبات جریان غالب فمینیستی _ به ویژه مبارزات فمینیستی برای کسب آزادی انتخاب و برابری در برابر قانون _ ایدئولوژی لیبرالی است. (همان(لیست کتاب های منتشر شده از ژیلایا آیزنشتاین:

<http://www.ithaca.edu/zillah/books.htm>

اعلامیه‌ی دوم جمعی از خانواده‌های جانباختگان دهه‌ی شصت

یاد جانباختگان کشتارهای سی‌ساله‌ی حاکمیت‌اسلامی را در خاوران گرامی بداریم سی و یک سال از مصادره‌ی انقلاب می‌گذرد. نظام اسلامی حاکم در تمامی این سی و یک سال بدون وقفه به سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام مخالفین مشغول بوده و هست. دستگاه سرکوب، ضد انقلابی، حاکمیت بدون تاثیرپذیری از اختلافات «خانوادگی» جناح‌های حاکم که گاه بسیار هم پرسروصدا شده، در مسیر ضد انقلابی و ضد مردمی راه خود را رفته و ابزاری فراچنانی در جهت حفظ نظام و سرکوب مخالفین بوده است. اما در روند این سی و یک سال دو نوبت در کشتار و شکنجه‌ی مخالفین روی اسلاف خود راه سفید کرد. یکی در دهه‌ی ۶۰ که با بهانه‌ی جنگ توانست در یورش ده ساله، و نقطه اوج آن سال ۶۷، مخالفین را قتل عام و قلع و قمع کند و یکی در دو ماه اخیر: زمانی که مردم به خاطر عمیق شدن شکاف جناح‌ها، پس از سی سال توانستند فریادهای فروخورده‌ی خود را به خیابان‌ها و پشت‌بام‌ها ببرند و خواستار بازپس‌گیری انقلابشان شوند.

سی سال پس از حاکمیت اسلامی به رغم تعمیق شکاف‌های جنالی، دستگاه سرکوب باز هم همان کاری را با مخالفین می‌کند که سی‌سال پیش با آن‌ها کرد: سرکوب، زندان، شکنجه، تجاوز جنسی، اعدام، مضحکه‌های اعتراض‌گری و پرونده سازی... اما این بار به واسطه‌ی اینکه هدف حاکمیت بیشتر ارباب مخالفین بود، در وحشیگری و شکنجه‌های قرون وسطایی گوی سبقت از تمامی اسلاف فاشیستش ربود.

اگر خبر کشتارهای دهه‌ی شصت و به ویژه کشتار جمعی زندانیان در سال ۶۷ کمتر به گوش جهانیان رسید و بسیاری از سازمان‌های «مدافع حقوق بشر» و دولت‌های «مدافع دموکراسی» خفقان گرفته بودند، این بار به واسطه‌ی فریادهای رسای مردم، خبررسانی مردمی، فشار افکار عمومی و نیروهای مترقی در اقصا نقاط جهان، هیچ قدرتی قادر نیست فریاد مردم را نادیده بگیرد، حتی عناصری از خود حاکمیت اسلامی. اما جدا از اینکه چه کسانی از این فریادها حمایت می‌کنند، ماهیت این فریادها با فریادهای بریده شده‌ی دهه‌ی شصت تفاوتی ندارد: همه‌ی آنان خواستار آزادی و عدالتند. اما به رغم تمامی این فریادها و فشار افکار عمومی، ماشین سرکوب نظام اسلامی همان کاری را با مردم معترض می‌کند که دهه‌ی شصت با مخالفین کرد. بنابراین نظام اسلامی و ماشین سرکوبش در مقابل تمامی ما ایستاده است، ما همه از یک خانواده‌ایم. دردها و آرزوهایمان مشترک است و همه فریادی مشترک برآورده‌ایم.

ما خانواده‌های کشته‌شدگان دهه‌ی شصت در طی این سال‌ها تحت سخت‌ترین شرایط بوده‌ایم و می‌دانیم اگر این روال ادامه یابد آنچه که به ما رفته است به خانواده‌های کشتارهای اخیر نیز خواهد رفت.

عزیزانمان را ربوندند، شکنجه دادند و اعدام کردند. نه از زمان حاکمته‌ی آن‌ها اطلاع داشتیم و نه کسانی که آن‌ها را محاکمه کردند دیدیم و نه جرم آن‌ها را فهمیدیم. بعد از اعدامشان نه وصیت‌نامه‌ی آن‌ها دریافت کردیم و نه جنازه‌ی ایشان را، و نه محل دفن‌شان را می‌دانستیم. پس از مدت‌ها جستجو گفتند که عزیزانمان را در گورهای فردی و یا دسته‌جمعی در خاوران و یا قبرستان‌های مشابه در شهرستان‌ها، دفن کرده‌اند. امروز مخالفین توی تظاهرات با باتوم و گلوله کشته می‌شوند و یا در زندان‌های رسمی و غیررسمی با وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها و تجاوز جنسی روبرو هستند و اگر شناس بیابیم شاید بتوانیم جنازه‌های آنان را تحویل بگیریم.

در طی این مدت ؛

ما خانواده‌ها را نیز همانند عزیزانمان مورد اذیت و آزار قرار دادند. ما را از ادامه تحصیل محروم کردند. از کار اخراجمان کردند و راه هرگونه ترقی و پیشرفت را بر ما بستند. خانواده‌هایمان پاشیده شد و در این میان کسانی سکنه کردند و یا دیوانه شدند. عده زیادی مجبور به مهاجرت از مملکت خود شده و در غربت دچار افسردگی، فقر و بیماری شدند. به بازماندگان کشتارهای اخیر نیز اجازه نمی‌دهند بر مرگ عزیزانشان گریه کنند و یا در باره‌اشان حرف بزنند. آنان را تهدید می‌کنند و راه گورستان را بر آن‌ها می‌بندند. همان کاری را با آن‌ها می‌کنند که با بازماندگان کشتارهای دهه‌ی شصت کردند.

حتی راه گورهایی که خود به ما آدرس داده بودند را بستند. زمانی درب خاوران را بستند. زمانی دیگر بدون بهانه قبرها را زیرو رو کردند و به جای گورها نهال کاشتند. اجازه ندادند حتی در خانه‌هایمان مراسم بگیریم. ما و فرزندانمان را تهدید دستگیر کردند. به مراسمی که در خانه‌های شخصی خود برگزار کرده بودیم حمله کردند و خانواده‌ها را تحت فشار گذاشتند که حتی در خانه‌ها هم مراسم برگزار نکنند. و مگر امروز با مردم معترض غیر از این می‌کنند؟

بنابراین ما عده‌ای از خانواده‌های جانباختگان دهه‌ی شصت از مردم آزاده و آزادی طلب ایران دعوت می‌کنیم برای همدلی و همدردی با بازماندگان کشتارهای دهه‌ی شصت و بازماندگان کشتارهای وقایع اخیر روز ششم شهریور ساعت ۹ صبح در سالگرد بیست و یکمین سال کشتار جمعی زندانیان، در خاوران گردیم. گردهم‌ایی ما برای طرح خواست‌های زیر است:

۱- پی‌گردد و محاکمه‌ی مسببین کشتارهای دهه‌ی شصت، به ویژه اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۶۷ و سرکوب، کشتار، شکنجه و تجاوزات حوادث اخیر

۲- اعلام اسامی دفن شدگان دهه‌ی شصت در گورستان خاوران و اعلام اسامی کشته‌شدگان و زندانیان وقایع اخیر

۳- آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی

۴- الغای اعدام برای هر جرمی و شکنجه تحت هر عنوانی

۵- دریافت کیفرخواست محکومین سیاسی و اعدام شدگان در طی این سی سال و افشای علت اعدام آنان

۶- دریافت وصیت‌نامه‌ی اعدام شدگان

۷- به رسمیت شناختن محل دفن اعدام شدگان سی‌سال حاکمیت اسلامی در تهران و شهرستان‌ها و تحویل بدون قید و شرط کشته شدگان حوادث اخیر به خانواده‌ها و اجازتی برگزار مراسم در منازل و یا سر خاک این کشته شدگان

۸- اجازتی گذاشتن سنگ برقبر کشته شدگان

۹- پی‌گردد و محاکمه‌ی عامرین و عاملین کسانی که اقدام به تخریب خاوران و گورستان‌های مشابه در سایر نقاط ایران کرده و به آزار خانواده‌ها در طی این سال‌ها پرداخته‌اند،

۱۰- بازگرداندن حقوق شهروندی خانواده‌ها و متوقف کردن هرگونه محدودیت و محرومیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در مورد آنان... و

۱۱- پذیرش و حفظ گورستان خاوران و گورستان‌ها و یا قبرهای مشابه در سایر نقاط کشور به عنوان سندی تاریخی از جانب نهادهای محلی و بین‌المللی ۲۶ مرداد ۱۳۸۸

گزارش تکان دهنده تایمز از تجاوز به رضا نوجوان ۱۵ ساله در زندان

تایمز انگلیس با همکاری عفو بین الملل و منابع معتبر خود گزارش کاملی از تجاوز به بازماندگان را فاش ساخته است. در این گزارش آمده رضا نوجوان ۱۵ ساله ای است که در مرکز ایران، در یک خانه امن پناه گرفته است اما به تائید پزشک معالج، قصد خود کشی دارد. وی به همراه عده ای نوجوان هم سن و سال خود که حتی هنوز به سن رای دادن هم نرسیده اند در تجمعی دستگیر شده و در زندان بارها مورد تجاوز وحشیانه و تحقیر جنسی قرار گرفته اند. مجله تایمز تحقیرهای جنسی علیه این زندانیان را معادل و یا بدتر از آنچه می‌داند که جمهوری اسلامی ایران ایالات متحده را برای ارتکاب آن در زندان ابو غریب ملامت نموده است. این نوجوان که نام وی، محل اقامت و نام پزشک معالج وی نزد تایمز محفوظ است می‌گوید در روز اول در بازداشتگاه نامعلوم (سپاه یا بسیج) سه نفر لباس شخصی به وی حمله کرده اند و یکی او را به زور نگاه داشته، یکی رویش نشستند و دیگری روی وی دراز نموده و سپس به طرز وحشیانه ای به وی تجاوز کرده اند. وی در طول مدت زندان (حدود ۲۰ روز) بارها مورد تجاوز قرار گرفته است، حتی پس از انتقال به بازداشتگاه رسمی نیروی انتظامی. رضا برای خودکشی در زندان سر به زمین کوبیده است. او شاهد تجاوز به چندین نفر دیگر نیز بوده و به شهادت پزشک معالج و تائید نماینده عفو بین الملل در ایران، ادعاهای رضا مبنی بر تجاوز، جراحات جسمی، آسیبهای روحی و تحقیرهای جنسی با واقعیات منطبق می‌باشد. رضا شاهد زنده مهدی کروبی، افشاگر تجاوز به زندانیان دربند می‌باشد. تجاوز کنندگان به رضا مرتباً می‌گفته اند این کارها را در راه خدا انجام می‌دهیم و سزای معترضین به نظام اسلامی همین است. گویا صورت وی را در مدفوع فرو کرده اند و در اعتراض به تجاوز، بازجوی وی دوباره به او تجاوز نموده است. رضا می‌گوید زندانیان نوجوان را مجبور به "عمل جنسی با یکدیگر" نیز نموده اند و گفته اند با این عمل "پاک می‌شوید". در نهایت رضا با وثیقه ای در حدود ۷۰ میلیون تومان در دادگاه انقلاب و با سپردن تعهد مبنی بر عدم افشاکاری در مورد این رفتارهای وحشیانه آزاد شده است. در بیمارستان، نوجوان شانزده ساله دیگری که از وی به عنوان سردسته نام برده شده در اثر شدت جراحات به شهادت رسید. شخصیهای این گزارش با بیان این واقعیات جان خود را به خطر انداخته و خانواده رضا قصد خروج از کشور دارند.